

# اعمال رسولان

## نکاتی چند درباره کتاب اعمال رسولان

کتاب اعمال رسولان به نوعی جلد دوم کتاب انجیل لوقا به شمار می‌رود. در جلد اول شاهد نهضتی هستیم که عیسی آن را شروع نمود و بعد از مرگ و قیام خود ادامه آن را به شاگردان خود سپرده به آسمان صعود فرمود. در کتاب اعمال شاهد آن هستیم که چگونه پیروان نخستین عیسی، تحت هدایت روح القدس، کاری را که مسیح به آنها سپرده بود، به انجام می‌رسانند؛ یعنی بشارت انجیل از اورشلیم به تمام یهودیه و سامره و دنیای امپراطوری روم. با توجه به اسم کتاب خواننده انتظار دارد که با خدمات شاگردان مختلف روبرو شود، ولی چنین نیست. در این کتاب ما با دو شخصیت اصلی و اعمال این دو شخصیت روبرو هستیم؛ در بخش اول کتاب (فصل‌های ۱-۱۲) پطرس، و در بخش دوم کتاب (فصل‌های ۱۳-۲۸) پولس. در بخش نخست شاهد گسترش مسیحیت در یهودیه و سامره و سایر نقاط ایالت رومی سوریه می‌باشیم، حال آنکه بخش دوم بیشتر به شرح گسترش مسیحیت در آسیای صغیر و یونان می‌پردازد. با توجه به مقدمه‌ای که در انجیل لوقا آمد، جای تعجب ندارد که لوقا در بخش دوم مطالب خود جای مهمی را به دستگیری، اتهام و زندانی شدن پولس اختصاص دهد. هر حال یکی از اهداف مهم او ارائه دفاعیه‌ای قوی در رابطه با عدم صحت اتهام پولس بود. این دو کتاب گرچه حاوی مطالب دقیق تاریخی است و عیسی تاریخی را با شواهدی غیرقابل انکار در مقابل چشم قرار می‌دهد، لیکن شیوه نگارش آن و غنایی که از لحاظ به کار گیری لغات در آنها وجود دارد، این دو کتاب را از نظر تاریخی به دو اثر گرانبها تبدیل می‌کند. یکی از نقاط برجسته کتاب اعمال در همان بخش آغازین کتاب است که چگونه روح القدس بر مؤمنین نازل می‌شود و آنها را پر کرده مکان پرستش جدید را که جمع مؤمنین و در عین حال وجود هر کدام از آنهاست، تقدیس می‌کند. و از آن به بعد به راحتی هم که بیشتر با اعمال روح القدس روبرو هستیم تا اعمال رسولان!

### تقسیم‌بندی کلی

- ۱- انتشار انجیل در سرزمین فلسطین و مناطق اطراف (فصل‌های ۱ تا ۱۲)  
الف) در اورشلیم (فصل‌های ۱ تا ۷)  
ب) در سامره و سایر نقاط ایالت سوریه (۸:۱ تا ۱۲:۲۵)
- ۲- انتشار انجیل در قبرس و آسیای صغیر و یونان (۱۳:۱ تا ۱۶:۱۲)  
الف) سفر اول بشارتی (فصل‌های ۱۳ و ۱۴)  
ب) شورای اورشلیم (۱:۱۵-۳۵)  
ج) سفر دوم بشارتی (۱۵:۳۶ تا ۱۸:۲۲)  
د) سفر سوم بشارتی (۱۸:۲۳ تا ۲۱:۱۶)
- ۳- بازداشت پولس در اورشلیم، محاکمه او و عزیمتش به روم (۲۱:۱۷ تا ۲۸:۳۱)

## وعده روح القدس

بالا برده شد، باز خواهد آمد، به همین گونه که دیدید به آسمان رفت.»

### متیاس به جای یهودا انتخاب می شود

۱۲ آنگاه ایشان از کوه موسوم به زیتون که نزدیک به اورشلیم و به مسافت یک روز سبّت است، مراجعت کردند. ۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه‌ای رفتند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و آندریاس و فیلیپس و توما و برتولما و متی و یعقوب پسر خلفای و شمعون غیور و یهودا پسر یعقوب می ماندند. ۱۴ همه ایشان به همراه زنان و مریم مادر عیسی و برادران او، یکدل تمامی وقت خود را وقف دعا می کردند.

۱۵ در آن روزها، پطرس در میان برادران که حدود صد و بیست نفر بودند، ایستاد و گفت: «ای برادران، آن نوشته کتب مقدّس باید انجام شود که در آن روح القدس به زبان داوود درباره یهودا، که برای گرفتارکنندگان عیسی راهنما شد، پیشگویی کرد. ۱۷ زیرا او یکی از ما محسوب می شد و سهمی در این خدمت داشت.

۱۸ اینک، این مرد با پاداش شرارت خود زمینی خرید و به روی درافتاد و از میان پاره شد و همه احشایش بیرون ریخت. ۱۹ و بر همه ساکنان اورشلیم معلوم گردید چنانکه به زبان خود آن را 'حَقْل دَمَا'، یعنی زمین خون نامیدند.

۲۰ زیرا در کتاب مزامیر نوشته شده است:

"خیمه اش متروک گردد

و کسی در آن ساکن نشود؛"

و نیز:

"منصب او را دیگری بگیرد."

۲۱ پس می بایست از میان کسانی که در تمام مدّت آمد و رفت عیسی خداوند در میان ما، با ما بوده اند، ۲۲ از زمان تعمید یحیا تا روزی که از

در کتاب اوّل خود، ای تئوفیلوس، درباره همه اموری پرداختم که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها آغاز کرد، ۲ تا آن روزی که از طریق روح القدس به رسولان برگزیده خود حکمها داد و به بالا برده شد. ۳ او خویشتن را پس از رنج های خود، با دلایل بسیار، بر آنان زنده نشان داد، به مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و درباره پادشاهی خدا با آنها سخن می گفت. ۴ و هنگامی که با آنها می بود، به ایشان امر فرمود که از اورشلیم جدا نشوند، بلکه منتظر آن وعده پدر باشند، که گفت: «از من شنیده اید. ۵ زیرا یحیا با آب تعمید می داد، اما بعد از روزهایی کوتاه، شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.»

### صعود عیسی

۶ پس وقتی با هم گرد آمده بودند، از او پرسیدند: «ای خداوند، آیا در این زمان است که پادشاهی را به اسرائیل باز برقرار خواهی کرد؟» ۷ او به ایشان گفت: «بر شما نیست که زمانها یا فصولی را که پدر به اختیار خود مقرر کرده است، بدانید. ۸ اما وقتی روح القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا به انتهای زمین.»

۹ و چون اینها را گفت، در حالی که ایشان نگاه می کردند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان آنها برگرفت. ۱۰ و چون به آسمان چشم دوخته بودند، هنگامی که می رفت، نگاه دو مرد سفیدپوش در کنارشان ایستادند، ۱۱ و گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به آسمان نگاه می کنید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان

۱۲:۱ یهودیان مجاز بودند مسافتی حدود یک کیلومتر در روز سبّت راه بروند

۲۰:۱ مزمور ۶۹: ۲۵

۲۰:۱ مزمور ۱۰۹: ۸

را ذکر می‌کنند.»<sup>۱۲</sup> پس همگی متحیر و گیج به یکدیگر می‌گفتند: «این به چه معناست؟»<sup>۱۳</sup> اما برخی نیز استهزاکنان گفتند: «اینان از شراب تازه مست شده‌اند.»

### پیام پطرس

<sup>۱۴</sup> لیکن پطرس با آن یازده برخاسته، صدای خود را بلند کرد و خطاب به ایشان گفت: «ای مردان یهودیه و ای ساکنان اورشلیم، بگذارید این بر شما معلوم باشد و به سخنانم گوش دهید.<sup>۱۵</sup> زیرا این مردمان، چنانکه شما تصور می‌کنید مست نیستند، آز آنجا که ساعت سوم از روز است.<sup>۱۶</sup> اما این همان است که یوئیل نبی درباره‌اش گفته بود:

۱۷ «خدا می‌فرماید:

در روزهای آخر چنین خواهد بود  
که از روح خود

بر تمامی بشر خواهم ریخت،  
پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد،  
جوانان شما رؤیاها خواهند دید،  
و پیران شما خوابها خواهند دید؛  
<sup>۱۸</sup> و در آن روزها،

حتی بر غلامان و کنیزانم،  
از روح خود خواهم ریخت  
و آنان نبوت خواهند کرد.

<sup>۱۹</sup> در آسمان بالای سر، عجایب نشان  
خواهم داد

و بر زمین پایین، نشانه‌ها،  
خون، و آتش، و بخار دود؛  
<sup>۲۰</sup> خورشید به تاریکی و ماه به خون  
متبدل خواهد شد،  
پیش از آمدن روز عظیم و پرشکوه  
خداوند.

<sup>۲۱</sup> و این چنین خواهد شد که  
هر که نام خداوند را بخواند،

نزد ما بالا برده شد، یکی از این مردان با ما شاهد  
رستاخیز او گردد.»

<sup>۲۳</sup> و دو نفر را پیشنهاد کردند: یوسف را  
که برسابا خوانده می‌شد و او را یوستوس هم  
می‌نامیدند، و متیاس را.<sup>۲۴</sup> و دعا کردند و گفتند:  
«تو ای خداوند، که از قلوب همه آگاهی. نشان  
بده که کدام یک از این دو را برگزیده‌ای<sup>۲۵</sup> تا این  
خدمت و رسالت را بر عهده گیرد، که یهودا از  
آن روی گردانیده، به مکان خود رفت.»<sup>۲۶</sup> آنگاه  
قرعه انداختند و قرعه به نام متیاس افتاد، و او  
جزو آن یازده رسول شد.

### آمدن روح‌القدس

**۲** وقتی روز پنتیکاست رسید، همه با هم در  
یک جا جمع بودند<sup>۲</sup> که ناگاه صدایی چون  
صدای وزش بادی شدید از آسمان آمد و تمام  
خانه‌ای را که در آن نشسته بودند، پر کرد.  
<sup>۳</sup> آنگاه، زبانه‌های منقسم چون زبانه‌های آتش بر  
آنها ظاهر شد و بر هر یک از ایشان قرار گرفت.  
<sup>۴</sup> و آنها همه از روح‌القدس پر گشتند و به زبانهای  
دیگر سخن گفتن آغاز نمودند، به آن گونه که  
روح به ایشان قدرت تکلم بخشید.

<sup>۵</sup> اینک، در آن روزها، یهودیان سرسپرده، از هر  
ملت در زیر آسمان، در اورشلیم ساکن می‌بودند.  
<sup>۶</sup> به سبب این صدا، جماعتی گرد آمدند و متحیر  
بودند، زیرا هر کس، زبان خویش را از ایشان  
می‌شنید.<sup>۷</sup> پس متحیر و مبهوت، می‌گفتند: «مگر  
همه اینها که سخن می‌گویند، جلیلی نیستند؟  
<sup>۸</sup> پس چگونه هر یک از ما زبان بومی خود را  
می‌شنویم؟<sup>۹</sup> پارتیان و مادها و عیلامیان، ساکنان  
بین‌النهرین، یهودیه و کاپادوکیه، پونتوس و آسیا،  
<sup>۱۰</sup> فریجیه و پامفیلیه، مصر و نواحی لیبی متصل  
به قیروزان، و زائران رومی،<sup>۱۱</sup> هم یهودیان و هم  
گروندگان به یهود، کریتیایان و عرب‌ها - همه را  
می‌شنویم که به زبان‌های ما اعمال عظیم خدا

خدا برایش سوگند خورده است که کسی را از نسل او بر تخت وی خواهد نشاند،<sup>۳۱</sup> از پیش دید و دربارہ رستاخیز مسیح گفت که او در هاویه ترک نشد و بدن او فساد را ندید.<sup>۳۲</sup> خدا همین عیسی را برخیزانید و ما همه شاهد آن هستیم.<sup>۳۳</sup> پس چون وی به دست راست خدا بالا برده شد و از پدر، وعده روح القدس را دریافت کرده، این را که اینک می بینید و می شنوید، فرو ریخته است.<sup>۳۴</sup> زیرا داوود به آسمان صعود نکرد، لیکن خود می گوید:

”خداوند به خداوند من گفت:

’به دست راست من بنشین

<sup>۳۵</sup> تا دشمنان را پای انداز تو سازم.“

<sup>۳۶</sup> پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا این عیسی را که شما مصلوب کردید، هم خداوند و هم مسیح ساخته است.“  
<sup>۳۷</sup> اینک، وقتی آنها این را شنیدند، دلریش گشتند و به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران، چه باید کنیم؟»

<sup>۳۸</sup> پطرس به ایشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما برای آموزش گناهان خود به نام عیسی مسیح تعمید گیرید و عطای روح القدس را دریافت خواهید کرد.<sup>۳۹</sup> زیرا این وعده برای شما و فرزندان شما و همه کسانی است که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.»

<sup>۴۰</sup> و با سخنان بسیار دیگر شهادت داد و ترغیبشان کرده، گفت: «خود را از این نسل منحرف برهانید.»<sup>۴۱</sup> پس آنانی که کلام او را پذیرفتند، تعمید گرفتند و در آن روز حدود سه هزار نفر به ایشان پیوستند.

نجات خواهد یافت.“

<sup>۲۲</sup> ای مردان اسرائیل، این سخنان را بشنوید: عیسی ناصری مردی بود که از جانب خدا با معجزات و عجایب و نشانه‌ها که خدا به دست او در میان شما به جا آورد، تصدیق کرده شد، چنانکه خود می دانید.<sup>۲۳</sup> این عیسی بنا به اراده مشخص و پیشدانی خدا به شما تسلیم کرده شد و شما او را به دست پی شریعتان به صلیب کشیدید و کشتید.<sup>۲۴</sup> خدا پنجه‌های مرگ را گسسته، او را برخیزانید، زیرا محال بود مرگ بتواند او را در خود نگاه دارد.<sup>۲۵</sup> زیرا داوود دربارہ او می گوید:

”خداوند را

همیشه پیش روی خود دیده‌ام،

زیرا او بر دست راست من است

تا به لرزه درنیایم.

<sup>۲۶</sup> از این رو دلم شاد شد

و زبانم خوشی کرد؛

بدنم نیز در امید ساکن خواهد بود.

<sup>۲۷</sup> زیرا جانم را در هاویه

ترک نخواهی کرد،

و یا نخواهی گذاشت قدوس تو

فساد را ببیند.

<sup>۲۸</sup> تو راههای حیات را

بر من معلوم داشته‌ای؛

و با حضور خود

مرا از شادی لبریز خواهی کرد.“

<sup>۲۹</sup> ای برادران، می توانم با اطمینان به شما دربارہ داوود پاتریارخ بگویم که او، هم وفات یافت و هم دفن شد و مقبره‌اش نیز تا به امروز در میان ماست.<sup>۳۰</sup> از آنجا که او یک نبی بود و می دانست

۲۱:۲ یوفیل ۲: ۲۸-۳۲

۲۷:۲ عالم اموات یا دنیای مردگان

۲۸:۲ مزمور ۱۶: ۸-۱۱

۲۹:۲ به معنی «بنیانگذار» یا «جد بزرگ»

۳۵:۲ مزمور ۱۱۰: ۱

۳۶:۲ پادشاه و نجات دهنده‌ای که یهودیان منتظر ظهورش بودند

### مشارکت ایمانداران

خدا دیدند،<sup>۱۰</sup> آنگاه فهمیدند که او همان است که برای گرفتن صدقه کنار دروازه زیبای معبد می‌نشست. پس، به سبب آنچه بر او اتفاق افتاده بود، غرق در تعجب و حیرت شدند.

#### پطرس در ایوان سلیمان صحبت می‌کند

<sup>۱۱</sup> در همان حال که آن مرد به پطرس و یوحنا چسبیده بود، تمام مردم، کاملاً حیرت‌زده در ایوان سلیمان به سوی ایشان دویدند.<sup>۱۲</sup> و چون پطرس این را دید، ایشان را خطاب کرد: «ای مردان اسرائیلی، چرا از این امر در تعجب هستید؟ و چرا به ما خیره شده‌اید، گویی که انگار به نیرو و تقوای خود، این مرد را شفا داده‌ایم؟<sup>۱۳</sup> خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، خدای پدران ما، خادم خود عیسی را جلال داد که شما او را تسلیم کردید و در حضور پیلاتس او را انکار نمودید، هنگامی که تصمیم گرفت او را آزاد کند.<sup>۱۴</sup> اما شما آن قدّوس و صالح را انکار کردید و خواستید قاتلی به شما بخشیده شود.<sup>۱۵</sup> شما مؤلف حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر این هستیم.<sup>۱۶</sup> و به سبب اسم او، و ایمان به اسم او، این مرد را که می‌بینید و می‌شناسید، قوّت بخشیده است، و ایمانی که به واسطه عیسا است، به این مرد در حضور همه شما این تندرستی کامل را عطا کرده است.

<sup>۱۷</sup> و حال ای برادران، می‌دانم که عمل شما و بزرگانان از جهل بود.<sup>۱۸</sup> ولی خدا آنچه را که به زبان همه پیامبران پیشگویی کرده بود، که مسیح او عذاب خواهد کشید، به این طریق به انجام رسانید.<sup>۱۹</sup> پس توبه و بازگشت کنید تا گناهانتان پاک شود،<sup>۲۰</sup> تا ایام تازگی از حضور خداوند برسد، و تا خدا، عیسی مسیح را که از پیش برای شما مقرر شده بود، بفرستد،<sup>۲۱</sup> که می‌بایست آسمان او را بپذیرد تا هر آنچه که خدا از دیرباز به زبان پیامبران مقدّس خود گفت، احیا گردد.<sup>۲۲</sup> موسی فرمود: «خداوند خدا، پیامبری چون

<sup>۴۲</sup> و آنان خود را وقف تعلیم رسولان و مشارکت ایشان، و پاره کردن نان و دعاها کردند.<sup>۴۳</sup> و ترس مملو از احترام بر هر کس مستولی شد، و عجایب و نشانه‌های بسیار از طریق رسولان انجام می‌شد.<sup>۴۴</sup> و همه ایمانداران با هم به سر می‌بردند و در همه چیز شریک بودند.<sup>۴۵</sup> و املاک و اموال خود را می‌فروختند و آنها را بر حسب نیاز هر کس بین همه تقسیم می‌کردند.<sup>۴۶</sup> و هر روزه با یکدیگر در معبد حضور می‌یافتند و در خانه‌های خود نان را پاره می‌کردند و با خوشی و سخاوت دل با هم غذا می‌خوردند<sup>۴۷</sup> و خدا را حمد می‌گفتند و تمامی خلق، ایشان را عزیز می‌داشتند و خداوند هر روزه نجات‌یافتگان را به جمعشان می‌افزود.

#### گدای لنگ شفا می‌یابد

**۳** اینک، پطرس و یوحنا در نهمین ساعت روز که وقت دعا بود، به معبد می‌رفتند.<sup>۲</sup> و مردی را که لنگ مادرزاد بود، می‌آوردند و او را هر روزه کنار آن دروازه معبد که 'دروازه زیبا' نام داشت، می‌گذاشتند تا از مردمی که وارد معبد می‌شدند، صدقه بخواهد.<sup>۳</sup> چون او پطرس و یوحنا را دید که به معبد می‌روند، از آنان صدقه خواست.<sup>۴</sup> پطرس به او خیره شد، و یوحنا نیز. و پطرس گفت: «به ما نگاه کن.»<sup>۵</sup> پس بر ایشان توجه کرده، منتظر بود چیزی از ایشان دریافت کند.

<sup>۶</sup> اما پطرس گفت: «نقره و طلا ندارم، اما آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و راه برو!»<sup>۷</sup> و دست راست او را گرفت و او را برخیزانید، و فوراً پایها و ساقهای او قوّت گرفت.<sup>۸</sup> و از جا پریده، بایستاد و شروع به راه رفتن کرد، روان و جست و خیزکنان و خدا را حمدگویان، با ایشان وارد معبد شد.<sup>۹</sup> و همه مردم او را در حال راه رفتن و حمد گفتن

به خاطر عمل نیکی که در حق این مرد علیل انجام شد، از ما بازخواست می‌شود که او چگونه شفا یافته است،<sup>۱۰</sup> پس بر همه شما و بر همه قوم اسرائیل معلوم باشد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما او را مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، توسط او، این مرد در برابر تان تندرست ایستاده است.<sup>۱۱</sup> این عیسی همان سنگ است که شما معماران آن را ردّ کردید که اینک سنگ زاویه شده است.<sup>۱۲</sup> و در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا در میان انسانها هیچ نام دیگری در زیر آسمان داده نشده تا ما به آن می‌بایست نجات یابیم.»

<sup>۱۳</sup> وقتی آنها شهامت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش‌ن دیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از همراهان عیسی بوده‌اند.<sup>۱۴</sup> ولی با دیدن مرد شفا یافته که در کنار ایشان ایستاده بود، نتوانستند چیزی به مخالفت بگویند.<sup>۱۵</sup> اما بعد از آنکه به آنها دستور دادند که از شورا بیرون روند، با یکدیگر مشورت کرده،<sup>۱۶</sup> گفتند: «با این مردان چه کنیم؟ زیرا نشانه‌ای آشکار به دست ایشان انجام شده که بر همه ساکنان اورشلیم عیان است و ما نمی‌توانیم آن را انکار کنیم.<sup>۱۷</sup> ولی تا چون این امر بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، به ایشان اخطار کنیم که دیگر با کسی در این نام سخن نگویند.»

<sup>۱۸</sup> پس ایشان را خواندند و حکم کردند که هرگز در نام عیسی سخنی نگویند و تعلیمی ندهند.<sup>۱۹</sup> اما پطرس و یوحنا پاسخ دادند: «شما باید حکم کنید که کدام در نظر خدا درست است؛ اطاعت از شما یا اطاعت از خدا؟<sup>۲۰</sup> زیرا

من از برادرانتان، برای شما برخواهد انگیخت. به هرآنچه به شما می‌گوید گوش فرا دهید.<sup>۲۳</sup> و چنان خواهد شد که هر که آن پیامبر را نشنود، از قوم منهدم خواهد شد.»

<sup>۲۴</sup> و همه پیامبران، از سموئیل و کسانی که بعد از او سخن گفتند، این روزها را اعلان کرده‌اند.<sup>۲۵</sup> و شما فرزندان پیامبران و آن عهدی هستید که خدا با پدران تان بست که به ابراهیم گفت: «از نسل تو همه طوایف زمین برکت خواهند یافت.»<sup>۲۶</sup> خدا خادم خود را برخیزانیده، نخست او را نزد شما فرستاد تا هر یک از شما را با برگردانیدن از شرارتان برکت دهد.»

### پطرس و یوحنا در حضور شورا

و چون آنان با مردم سخن می‌گفتند، کاهنان و سرنگهبان معبد و صدوقیان بر سرشان ریختند،<sup>۲</sup> زیرا بسیار خشمگین شده بودند از اینکه آنان به مردم تعلیم می‌دادند و در عیسی به رستاخیز از مردگان، اعلان می‌کردند.<sup>۳</sup> و ایشان را دستگیر کردند و چون عصر بود، تا روز بعد در حبس نگاه داشتند.<sup>۴</sup> اما بسیاری از آنها که کلام را شنیدند، ایمان آوردند و شمار ایشان حدود پنج هزار رسید.

<sup>۵</sup> روز بعد، بزرگان و مشایخ و معلمین تورات در اورشلیم گرد هم آمدند،<sup>۶</sup> به همراه حنا کاهن اعظم و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از خانواده کاهنات اعظم بودند.<sup>۷</sup> و وقتی ایشان را در میان قرار دادند، پرسیدند: «به چه قدرت و به چه نامی این کار را کردید؟»

<sup>۸</sup> آنگاه پطرس از روح‌القدس پر شده، به ایشان گفت: «ای بزرگان قوم و مشایخ،<sup>۹</sup> اگر امروز

۲۳:۳ تثنیه ۱۸:۱۰ و ۱۹:۱۰

۲۵:۳ پیدایش ۲۲:۱۸ و ۲۶:۴

۱:۴ صدوقیان فرقه‌ای یهودی بودند که در دوره‌ی معبد دوم (حدود قرن دوم قبل از میلاد تا قرن اول میلادی) بسیار فعال بودند و در کنار فرقه‌های دیگری مانند فریسیان، اسن‌ها، و قانونیان (ملی‌گرایان) نقش مهمی در زندگی دینی، سیاسی و اجتماعی یهودیان داشتند.

۱۱:۴ یا، سنگِ سر زاویه

۱۱:۴ مزمور ۱۱۸: ۲

### آنها در همه چیز شریک بودند

۳۲ اینک، همه آنها که ایمان آورده بودند، یک دل و یک جان بودند، و هیچ کس آنچه را که داشت، از آن خود نمی دانست، بلکه در همه چیز با هم شریک بودند. ۳۳ و رسولان با قوتی عظیم به رستاخیز خداوند عیسی شهادت می دادند و فیضی عظیم بر همه ایشان بود. ۳۴ هیچ کس در میان آنها محتاج نبود. بسیاری که زمینها و خانهها داشتند، آنها را فروخته، مبلغ فروش را آوردند ۳۵ و پیش پای رسولان گذاشتند تا بر حسب نیاز هر کس تقسیم شود. ۳۶ از این رو یوسف که رسولان او را برنابا یعنی پسر تشویق نیز می خواندند، و یک لای و اهل قبرس بود، ۳۷ مزرعه‌ای را که داشت، فروخت و مبلغ آن را آورد و پیش پای رسولان گذاشت.

### حنانیا و سفیره

اما شخصی حنانیا نام با همسرش سفیره ملکی را فروخت ۲ و با اطلاع زنش قدری از مبلغ آن را برای خود نگاه داشت و مابقی را آورده، پیش پای رسولان نهاد. ۳ لیکن پطرس گفت: «ای حنانیا، چرا شیطان دلت را پر ساخت که به روح القدس دروغ بگویی و مقداری از مبلغ زمین را برای خود نگاه داری؟ ۴ مگر پیش از فروش از آن تو نبود؟ و پس از فروش نیز در اختیارت نبود؟ چرا این عمل را در دل خود تدبیر کردی؟ تو به انسان دروغ نگفتی، بلکه به خدا.»

۵ چون حنانیا این سخنان را شنید، بر زمین افتاد و جان سپرد. پس ترسی عظیم بر همه آنان که این را شنیدند، مستولی شد. ۶ جوانان برخاستند و او را در کفن پیچیدند و بیرون بردند و دفنش کردند. ۷ نزدیک سه ساعت بعد، زن او پی خبر از ماجرا وارد شد. ۸ پطرس به او گفت: «مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختید؟» او گفت: «بله، به همین قیمت.»

ما نمی توانیم از آنچه دیده و شنیده ایم، سخن نگوییم.»

۹ پس آنها را پس از تهدیدهای بیشتر رها کردند، زیرا راهی برای مجازاتشان نیافتند، چون همه مردم خدا را به سبب آنچه رخ داده بود، حمد می گفتند. ۱۰ زیرا مردی که معجزه شفا در او انجام شده بود، بیش از چهل سال سن داشت.

### ایمانداران به جهت کسب شجاعت دعا می کنند

۱۱ آنها وقتی آزاد شدند، نزد دوستان خود رفتند و آنچه را که سران کاهنان و مشایخ به آنها گفته بودند، به ایشان اطلاع دادند. ۱۲ پس چون این را شنیدند، با هم صدای خود را به خدا بلند کردند و گفتند: «ای خداوند حاکم، که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست، آفریدی ۱۵ که به واسطه روح القدس از زبان پدر ما، خادم ت داوود، فرمودی:

"چرا ملت‌ها می خروشدند

و مردمان به عبث توطئه می کنند؟

۱۶ پادشاهان زمین خود را آماده می کنند

و حاکمان با هم جمع می شوند،

بر ضد خداوند

و بر ضد مسیح او."

۱۷ زیرا به راستی در این شهر بر ضد خادم قدوس تو عیسی که تو او را مسح کردی، هیرودیس و پنتیوس پیلاطس با غیریهودیان و قوم اسرائیل با یکدیگر جمع شده بودند، ۱۸ تا آنچه را که دست و نقشه تو از پیش مقدر کرده بود، انجام دهند. ۱۹ پس اکنون ای خداوند، به تهدیدهای ایشان نظر کن و خادمان خود را عطا فرما تا کلامت را با شهادت تمام بیان کنند، ۲۰ حال دست خود را به شفا دراز کن که به نام خادم قدوست عیسی، نشانه‌ها و معجزات جاری شوند.»

۲۱ و بعد از دعای ایشان، مکانی که در آن جمع بودند، تکان خورد و همه از روح القدس پر شدند و کلام خدا را با شهادت بیان می کردند.

حال، وقتی کاهن اعظم و همراهانش آمدند، اهل شورا و تمامی مشایخ اسرائیل را خواندند و کسانی را به زندان فرستادند تا ایشان را بیاورند. ۲۲ اما چون مأموران آمدند، ایشان را در زندان نیافتند. پس برگشتند و خبر دادند که ۲۳ «درهای زندان محکم بسته بود و نگهبانان نیز مقابل درها ایستاده بودند، ولی وقتی درها را باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم». ۲۴ سرنگهبان معبد و سران کاهنان وقتی این سخنان را شنیدند، دربارہ ایشان شدیداً در حیرت افتادند و شگفت زده که «عاقبت این کار چه خواهد شد؟»

۲۵ و کسی آمد و به آنها خبر داده، گفت: «مردانی را که در زندان انداختید، در معبد ایستاده‌اند و مردم را تعلیم می‌دهند.» ۲۶ آنگاه سرنگهبان با مأموران رفتند و ایشان را آوردند، لیکن نه به زور، زیرا می‌ترسیدند که مردم سنگسارشان کنند.

۲۷ وقتی ایشان را آورده، در برابر شورا به پا داشتند. آنگاه کاهن اعظم از ایشان پرسیده، ۲۸ گفت: «ما شما را اکیدا قدغن کردیم که دیگر به این نام تعلیم ندهید. با این حال، شما اورشلیم را با تعلیم خود پر ساخته‌اید و قصد دارید خون این مرد را به گردن ما بیندازید.»

۲۹ اما پطرس و رسولان پاسخ دادند: «باید خدا را بیش از انسانها اطاعت کنیم. ۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را که شما بر درخت آویخته کشتید، برخیزانید. ۳۱ خدا او را به دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آموزش گناهان بخشد. ۳۲ و ما شاهدان این چیزها هستیم، چنانکه روح‌القدس نیز هست که خدا او را به مطیعان خود عطا کرده است.» ۳۳ وقتی این سخنان را شنیدند غضبناک گشتند و خواستند ایشان را بکشند. ۳۴ اما شخصی قریبی در شورا، به نام گاملائیل، که معلم شریعت بود و مورد احترام همه مردم، برخاست و

۹ اما پطرس به او گفت: «چرا با یکدیگر تباہی کردید تا روح خداوند را بیازمایید؟ اینک پایهای آنانی که شوهرت را دفن کردند بر در است و تو را نیز بیرون خواهند برد.»

۱۰ بی‌درنگ، او پیش پایهای وی افتاد و جان سپرد. وقتی جوانان داخل شدند، او را مرده یافتند و او را بیرون برده، در کنار شوهرش دفن کردند. ۱۱ و ترسی عظیم بر تمامی کلیسا و همه آنان که این را شنیدند، مستولی شد.

### نشانه‌ها و معجزات بسیار

۱۲ نشانه‌ها و معجزات بسیار به دست رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و ایمانداران همه با هم به یکدل در ایوان سلیمان می‌بودند. ۱۳ از دیگران کسی جرأت نمی‌کرد به آنها ملحق شود، لیکن مردم ایشان را بسیار محترم می‌داشتند. ۱۴ و بیش از هر زمانی مؤمنان به خداوند اضافه می‌شدند، انبوه کثیری از مردان و زنان، ۱۵ تا جایی که حتی بیماران را به کوچه‌ها بیرون می‌آوردند و بر تخت‌ها و تشک‌ها می‌خواباندند تا وقتی پطرس از آنجا می‌گذرد، لافل سایه‌اش بر برخی از آنان بیافتد. ۱۶ مردم نیز از شهرهای اطراف اورشلیم می‌آمدند و بیماران و آنهایی را که ارواح پلید ذلیلشان کرده بود، می‌آوردند، و همه شفا می‌یافتند.

### رسولان دستگیر می‌شوند و آزاد می‌گردند

۱۷ اما کاهن اعظم و همه همراهانش که از فرقه صدوقی بودند، برخاستند و از حسادت پُر شده، ۱۸ رسولان را دستگیر کردند و به زندان عمومی انداختند. ۱۹ شب‌هنگام، فرشته خداوند درهای زندان را گشود و ایشان را بیرون آورد و گفت: ۲۰ «بروید و در معبد بایستید و کلمات این حیات را به مردم بگویید.»

۲۱ پس چون این را شنیدند، سحرگهان به معبد داخل شدند و به تعلیم مردم شروع کردند.

دستور داد که رسولان را چند لحظه بیرون برند.<sup>۳۵</sup> آنگاه به ایشان گفت: «ای مردان اسرائیل، مواظب باشید که با این اشخاص چه می‌خواهید بکنید.»<sup>۳۶</sup> زیرا قبل از این روزها، تئوداس نامی برخاست که ادعا می‌کرد کسی باشد، و حدود چهارصد نفر به وی پیوستند. او کشته شد و همه پیروانش پراکنده گشتند و نیست شدند.<sup>۳۷</sup> پس از او، یهودای جلیلی در روزهای سرشماری قیام کرد و عده‌ای را به دنبال خود کشید. او نیز هلاک شد و همه پیروانش پراکنده شدند.<sup>۳۸</sup> پس در این امر به شما می‌گویم که دست از این افراد بردارید و آنان را واگذارید، زیرا اگر رای و عملشان از انسان باشد، تباہ خواهد شد.<sup>۳۹</sup> اما اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آنان را از میان بردارید. و حتی ممکن است که با خدا منازعه کرده باشید!» پس نصیحت او را پذیرفتند،

و بعد از آنکه رسولان را خوانده، ایشان را تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی سخنی نگویند، گذاشتند که بروند.<sup>۴۰</sup> آنگاه ایشان از حضور اهل شورا شادی کنان بیرون رفتند، زیرا شایسته آن شمرده شدند که به‌خاطر آن نام بی‌حرمتی بینند.<sup>۴۱</sup> و هر روزه، در معبد و خانه به خانه، از تعلیم و بشارت اینکه عیسی، مسیح است، دست نکشیدند.

### هفت نفر برای خدمت

### استیفان دستگیر می‌شود

و استیفان پر از فیض و قدرت بود و معجزات و نشانه‌های عظیم در میان مردم به ظهور می‌آورد.<sup>۹</sup> آنگاه تنی چند از اعضای کنیسه‌ای موسوم به 'کنیسه آزاد شدگان'، که از قیروان و اسکندریه و از اهالی کیلیکیه و آسیا بودند، با استیفان به مباحثه برخاستند.<sup>۱۰</sup> ولی در برابر حکمت و روحی که وی با آن سخن می‌گفت، یاری مقاومت نداشتند.<sup>۱۱</sup> پس تنی چند را مخفیانه برانگیختند تا بگویند: «ما شنیدیم که او به موسی و خدا سخنان کفرآمیز می‌گفت.»

<sup>۱۲</sup> پس آنها مردم و مشایخ و معلمین تورات را شورانیدند و بر سر او ریختند و او را گرفتند و به حضور شورا بردند.<sup>۱۳</sup> و شهودی دروغین آوردند که می‌گفتند: «این شخص از سخن گفتن برضد این مکان مقدس و شریعت هرگز باز نمی‌ایستد.<sup>۱۴</sup> زیرا شنیدیم که او می‌گفت این عیسی ناصری این مکان را ویران خواهد کرد و رسومی را که موسی به ما سپرده است، تغییر خواهد داد.»<sup>۱۵</sup> و همه حاضران در شورا به استیفان چشم دوختند و چهره او را چون چهره یک فرشته دیدند.

### سخنرانی استیفان

کاهن اعظم گفت: «آیا اینها صحت دارد؟»<sup>۱۶</sup> و استیفان گفت: «ای برادران و ای پدران، مرا بشنویید. خدای جلال، زمانی که پدر ما ابراهیم

حال، در آن ایام که شمار شاگردان زیاد می‌شد، هلنیستیان از عبرانیان شکایت کردند که بیهوشان ایشان از جیره روزانه بی‌بهره می‌مانند.<sup>۱۷</sup> و آن دوازده، جماعت شاگردان را خواندند و گفتند: «شایسته نیست که ما وعظ کلام خدا را ترک کرده، به خدمت غذا دادن پردازیم.»<sup>۱۸</sup> پس ای برادران، از میان خود هفت نفر نیک‌نام و پر از روح و حکمت را انتخاب کنید تا آنان را بر این کار بگماریم.<sup>۱۹</sup> اما ما خود را وقف دعا و خدمت کلام خواهیم کرد.»

پنج نفر بودند، به آنجا فرا خواند. <sup>۱۵</sup> و یعقوب به مصر آمده، او و پدران ما وفات یافتند. <sup>۱۶</sup> و آنان را به شکیم بردند و در مقبره‌ای که ابراهیم به بهای نقره از پسران حَمور در شکیم خریده بود، به خاک سپردند.

<sup>۱۷</sup> لیکن چون زمان وعده خدا به ابراهیم نزدیک می‌شد، شمار قوم در مصر رشد کردند و افزون گردیدند، <sup>۱۸</sup> تا اینکه پادشاهی دیگر در مصر برخاست که یوسف را نمی‌شناخت. <sup>۱۹</sup> او با نژاد ما به نبرنگ رفتار کرد و پدران ما را واداشت که نوزادان خویش را بیرون اندازند تا زنده باقی نمانند. <sup>۲۰</sup> در این زمان موسی متولد شد؛ او در نظر خدا طفلی بسیار زیبا بود. او سه ماه در خانه پدرش پرورش یافت، <sup>۲۱</sup> و وقتی بیرون انداخته شد، دختر فرعون او را برداشت و همچون فرزند خود بزرگ کرد. <sup>۲۲</sup> و موسی به جمیع حکمت مصریان تربیت یافت و در گفتار و کردار توانا شد.

<sup>۲۳</sup> وقتی چهل ساله شد، به فکرش رسید که برادران خود، فرزندان اسرائیل را ملاقات کند. <sup>۲۴</sup> وقتی دید یکی از آنان تحت ظلم واقع شده، به دفاع از مظلوم برخاست و با کشتن آن مصری، انتقام او را کشید. <sup>۲۵</sup> او گمان کرد برادرانش خواهند فهمید که خدا می‌خواهد به دست او ایشان را نجات بخشد، اما آنان نفهمیدند. <sup>۲۶</sup> و روز بعد، به دو نفر برخورد که نزاع می‌کردند، و به قصد آشتی‌دادنشان گفت: "ای مردان، شما برادرید، چرا بر یکدیگر ظلم می‌کنید؟"

<sup>۲۷</sup> ولی آن که بر همسایه خویش ظلم می‌کرد، او را کنار زده، گفت: "چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخته است؟" <sup>۲۸</sup> آیا می‌خواهی مرا بکشی، چنان‌که دیروز آن مصری را کشتی؟" <sup>۲۹</sup> چون موسی این را شنید، گریخت و در سرزمین مدیان غربت گزید و در آنجا صاحب دو پسر شد.

در بین‌النهرین بود، قبل از سکونتش در حران، بر او ظاهر شد، <sup>۳</sup> و به او گفت: "از سرزمین خود و از خویشان خود بیرون شو و به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو."

<sup>۴</sup> آنگاه، از سرزمین گلدانیان عزیمت کرد و در حران ساکن شد. پس از مرگ پدرش، خدا او را به این سرزمین که شما امروز در آن ساکنید، هدایت کرد. <sup>۵</sup> با این حال، او را در آن، حتی وجبی به میراث نپخشید، ولی وعده داد که آن را به او و به نسل پس از او به ملکیت بدهد، گرچه هنوز فرزندی نداشت. <sup>۶</sup> و خدا بدین معنا گفت که نسل او در سرزمینی که به دیگران تعلق دارد، غریب خواهند بود و آنها، ایشان را به بندگی کشیده، چهارصد سال بر ایشان ظلم خواهند کرد. <sup>۷</sup> خدا گفت: "لیکن من بر آن قوم که ایشان بندگی آنها را می‌کنند، دآوری خواهم کرد، و پس از آن، ایشان بیرون می‌آیند و مرا در این مکان عبادت خواهند کرد." <sup>۸</sup> او عهد ختنه را به وی داد. پس ابراهیم پدر اسحاق شد و او را در روز هشتم ختنه کرد و اسحاق پدر یعقوب، و یعقوب پدر دوازده پاتریارخ.

<sup>۹</sup> اما پاتریارخها به یوسف حسادت کرده، او را به مصر فروختند. ولی خدا با او بود <sup>۱۰</sup> و او را از همه رنج‌هایش رهانید و در نزد فرعون پادشاه مصر، لطف و حکمت بخشید تا او را فرمانروا بر مصر و بر همه خاندان خود ساخت.

<sup>۱۱</sup> حال، قحطی و مصیبتی عظیم بر سراسر مصر و کنعان عارض شد و پدران ما خوراک نیافتند. <sup>۱۲</sup> لیکن یعقوب چون شنید که در مصر غله یافت می‌شود، پدران ما را در اولین سفرشان به آنجا فرستاد. <sup>۱۳</sup> و در دومین سفر، یوسف خود را به برادرانش شناسانید و خانواده یوسف بر فرعون معلوم شد. <sup>۱۴</sup> و یوسف فرستاد و پدر خود یعقوب و همه خانواده‌اش را که هفتاد و

۳:۷ پیدایش ۱۲: ۱

۷:۷ پیدایش ۱۵: ۱۳ و ۱۴

۲۸:۷ خروج ۲: ۱۴

موسی که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، او را چه شده است!"<sup>۴۱</sup> و در آن روزها گوساله‌ای ساختند و به آن بُت، قربانی تقدیم کردند و بر صنعت دست خویش شادی می‌کردند.<sup>۴۲</sup> لیکن خدا رو گردانید و ایشان را واگذاشت تا لشکر آسمان را بپرستند؛ چنانکه در کتاب پیامبران نوشته شده است:

"ای خاندان اسرائیل، مگر در آن چهل سال در بیابان،

برای من قربانی‌ها و هدایا آوردید؟<sup>۴۳</sup> شما خیمه مُلوک و ستاره خدای خود،

رفان را برداشتید،

و تمثالهایی را که برای پرستش ساختید؛

و من شما را به آن سوی بابل تبعید خواهم کرد."

<sup>۴۴</sup> پدران ما خیمه شهادت را در بیابان با خود داشتند، چنانکه به موسی گفته، امر کرده بود که خیمه‌ای مطابق نمونه‌ای که دیده بود، بسازد.<sup>۴۵</sup> پدران ما آن را به همراه یوشع با خود آوردند هنگامی که ملت‌هایی را که خدا پیش روی پدرانمان بیرون رانده بود، به تصرف درآوردند و تا زمان داوود در آنجا ماند.<sup>۴۶</sup> که داوود مورد لطف خدا قرار گرفت و خواست که مسکنی برای خدای یعقوب فراهم آورد.<sup>۴۷</sup> اما سلیمان بود که برای او خانه‌ای ساخت.

<sup>۴۸</sup> با اینحال آن متعال در خانه‌های ساخته به دست ساکن نمی‌شود، چنانکه نبی می‌گوید:

<sup>۴۹</sup> "خداوند می‌فرماید:

'آسمان تخت من است و زمین

پای انداز من.

چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید،

<sup>۳۰</sup> اینک، وقتی چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته‌ای در شعله آتش در بوته‌ای به او ظاهر شد.<sup>۳۱</sup> وقتی موسی آن را دید، از آن منظره حیرت کرد و چون نزدیک شد تا ببیند، خطایی از خداوند به وی رسید که: <sup>۳۲</sup> "من هستم خدای پدران، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب." آنگاه موسی به لرزه افتاد و جرأت نکرد که نگاه کند.

<sup>۳۳</sup> سپس خداوند به او گفت: "کفش را از پای‌هایت بیرون کن، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است.<sup>۳۴</sup> به یقین مصیبت قوم مرا در مصر دیده‌ام و ناله آنها را شنیده‌ام، و نزول کرده‌ام تا ایشان را برهانم. اکنون بیا تا تو را به مصر بفرستم."

<sup>۳۵</sup> همین موسی را که آنها نپذیرفتند و گفتند: "چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخته است؟" - این مرد را خدا فرستاد تا به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، حاکم و رهاننده آنان باشد.<sup>۳۶</sup> این مرد با انجام معجزات و نشانه‌ها به مدت چهل سال در مصر و دریای سرخ و در بیابان، ایشان را هدایت کرده بیرون آورد.

<sup>۳۷</sup> همین موسی است که به بنی اسرائیل گفت: "خدا از میان برادران شما، پیامبری چون من برای شما خواهد فرستاد."<sup>۳۸</sup> این همان است که در جماعت در بیابان بود با فرشته‌ای که در کوه سینا با او و با پدران ما سخن گفت. او کلام زنده را دریافت کرد تا به ما بدهد.

<sup>۳۹</sup> پدران ما از اطاعت او سر باز زده، ردش کردند و در دل‌های خود به سوی مصر روی گرداندند.<sup>۴۰</sup> به هارون گفتند: "برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند، زیرا نمی‌دانیم این

۳۰:۷ خروج ۳:۲

۳۲:۷ خروج ۳:۶

۳۴:۷ خروج ۳:۵ و ۷ و ۸ و ۱۰

۳۷:۷ تثنیه ۱۸:۱۵

۴۰:۷ خروج ۳۲:۱

۴۳:۷ عاموس ۵:۲۵-۲۷

و مکان آرمیدنم کجاست؟

۵۰ مگر دست من این همه را نساخته است؟»

۵۱ شما قوم گردنکش، نامختونان در دل و گوشها، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می کنید. چنانکه پدرانتان کردند، شما نیز می کنید. ۵۲ پدران شما کدام یک از پیامبران را جفا نکردند؟ و آنها، آنانی را کشتند که آمدن آن صالح را پیشگویی کرده بودند، که شما حال او را تسلیم کرده و کشته اید، ۵۳ شمایی که شریعت را به واسطه فرشتگان دریافت کردید و آن را حفظ نکردید.»

### سنگسار شدن استیفان

۵۴ حال، وقتی این سخنان را شنیدند، غضبناک گشتند و بر او دندانهای خود را به هم فشردند. ۵۵ اما او، پر از روح القدس، به آسمان چشم دوخت و جلال خدا را دید، و عیسی را که بر دست راست خدا ایستاده. ۵۶ و گفت: «اینک آسمان را گشوده و پسر انسان را بر دست راست خدا ایستاده می بینم.»

۵۷ آنگاه به صدای بلند فریاد زدند و گوشهای خود را گرفتند و همگی به او حمله کردند. ۵۸ سپس او را از شهر بیرون بردند و سنگسارش کردند. و شاهدان لباس های خود را نزد پایهای جوانی سولس نام گذاشتند.

۵۹ و چون استیفان را سنگسار می کردند، او دعا کرده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.» ۶۰ سپس به زانو افتاده، به صدای بلند ندا در داد: «ای خداوند، این گناه را بر ایشان نگیر.» و وقتی این را گفت، خوابید.

### سولس بر کلیسا جفا می رساند

و سولس به قتل او راضی بود. و در آن زمان، جفایی عظیم بر کلیسای اورشلیم عارض شد، و همه به جز رسولان، به

نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند. ۲ مردان متدین استیفان را به خاک سپردند و برای او سوگواری عظیمی برپا داشتند. ۳ اما سولس بر کلیسا جفا می رسانید و خانه به خانه رفته، مردان و زنان را بیرون می کشید و به زندان می انداخت.

### فیلیپس در سامره به مسیح بشارت می دهد

۴ اینک، آنانی که پراکنده شده بودند، هر جا که می رسیدند، به کلام بشارت می دادند. ۵ فیلیپس به شهر سامره رفت و مسیح را به ایشان موعظه کرد. ۶ و جماعات وقتی سخنان فیلیپس را شنیدند و نشانه هایی را که به انجام می رسانید، دیدند، به یکدل به آنچه می گفت گوش فرا دادند. ۷ زیرا ارواح پلید نعره زنان از بسیاری که به آنها گرفتار بودند، بیرون آمدند و بسیاری از مفلوجان و لنگان شفا یافتند. ۸ پس شادی عظیمی در آن شهر رخ نمود.

### شَمعون سحر باز ایمان می آورد

۹ اما در آنجا مردی بود به نام شَمعون که قبل از آن در شهر با سحر بازی مردم سامره را شگفت زده می کرد و ادعا داشت که گویا کسی است. ۱۰ همه از خُرد و بزرگ، به او گوش داده، می گفتند: «این مرد آن قدرت عظیم خداست.» ۱۱ و آنها به او گوش می دادند، زیرا سالهای زیادی با جادوگری اش آنان را در شگفت نگه می داشت. ۱۲ اما وقتی به بشارت فیلیپس درباره پادشاهی خدا و نام عیسی مسیح ایمان آوردند، مردان و زنان تعمیم یافتند. ۱۳ حتی خود شَمعون نیز ایمان آورد و پس از تعمیم یافتن پیوسته با فیلیپس می بود و از دیدن نشانه ها و معجزات عظیم که به ظهور می رسید، در حیرت بود.

۱۴ حال، چون رسولان در اورشلیم شنیدند که سامریان کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد آنان فرستادند. ۱۵ و آنها آمدند و برای ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ۱۶ زیرا

۳۰ پس فیلیپس به سوی او دوید و شنید که کتاب اِشعیای نبی را می‌خواند و پرسید: «آیا می‌فهمی چه می‌خوانی؟»

۳۱ و او گفت: «چگونه می‌توانم؟ مگر کسی رهنمایی‌ام کند.» پس از فیلیپس خواهش کرد سوار شود و با او بنشیند. ۳۲ و بخشی که از کتب مقدّس می‌خواند، این بود:

«همچون یک گوسفند برای ذبح برده شد، و همچون یک بره نزد پشم‌چینش ساکت، همچنان او دهان خود را نگشود.

۳۳ در حقارتش، انصاف از او دریغ شد.

چه کسی نسل او را می‌تواند توصیف کند؟

زیرا حیات او از روی زمین منقطع گردید.»

۳۴ خواجه‌سرا به فیلیپس گفت: «از تو می‌پرسم، آیا نبی این را درباره خود می‌گوید، یا درباره شخصی دیگر؟» ۳۵ آنگاه فیلیپس دهان خود را گشود و از همین بخش کتب مقدّس شروع کرده، درباره عیسی به او بشارت داد.

۳۶ و چون در راه پیش می‌رفتند، به آبی رسیدند، خواجه‌سرا گفت: «نگاه کن، اینک آب اینجاست! چه چیز مانع تعمید گرفتنم می‌باشد؟» ۳۷ [فیلیپس گفت: «اگر با تمام دل ایمان آورده‌ای، مانعی نیست.» خواجه‌سرا گفت:

«ایمان دارم که عیسی مسیح پسر خداست.»]

۳۸ پس دستور داد ارباب را نگاه دارند، و فیلیپس و خواجه‌سرا، هر دو در آب رفتند و او را تعمید داد. ۳۹ و چون از آب بیرون آمدند، روح خداوند فیلیپس را برداشت و برد و خواجه‌سرا دیگر او را ندید، ولی شادی کنان راه خود را در پیش گرفت. ۴۰ اما فیلیپس خود را در آشدود یافت، و همانطور که در همه شهرها می‌گشت و بشارت می‌داد، به قیصریه رسید.

### ایمان آوردن سولس

۹ اما سولس که همچنان به دمیدن تهدید و قتل بر شاگردان خداوند ادامه می‌داد، نزد

هنوز بر هیچ‌یک از ایشان نازل نشده بود، بلکه فقط به نام عیسی‌ای خداوند تعمید یافته بودند. ۱۷ آنگاه دستهای خود را بر آنها گذاشتند و ایشان روح‌القدس را یافتند.

۱۸ حال، وقتی شمعون دید که با دست گذاردن رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ۱۹ گفت: «به من نیز این قدرت را بدهید تا بر هر که دست بگذارم، روح‌القدس را بیابد.»

۲۰ اما پطرس به او گفت: «زَرّت با تو هلاک باد، زیرا پنداشتی که عطای خدا را می‌توانی با پول به دست آوری! ۲۱ تو در این امر نه قسمتی داری و نه سهمی، زیرا دلت در حضور خدا راست نیست. ۲۲ پس، از این شرارت خود توبه کن و از خداوند بخواه که اگر ممکن است، نیت دل تو بخشیده شود. ۲۳ زیرا می‌بینم که در زهر تلخی اسیر و در قید شرارت گرفتاری.»

۲۴ و شمعون پاسخ داد: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا آنچه گفتید بر سرم نیاید.» ۲۵ حال، ایشان پس از شهادت دادن و اعلان کلام خداوند، به اورشلیم بازگشتند و در بسیاری از دهات سامریان بشارت دادند.

### فیلیپس و خواجه‌سرای حَبْثی

۲۶ حال، فرشته خداوند به فیلیپس گفت: «برخیز و به سمت جنوب به آن راهی که از اورشلیم به غزه می‌رود که راه بیابانی است، برو.» ۲۷ پس او برخاست و روانه شد، و در راه به خواجه‌سرای حَبْثی برخورد که از بزرگان دربار 'گنداکه' ملکه حبشه و خزانه‌دار او بود، و برای عبادت به اورشلیم آمده بود. ۲۸ و در بازگشت بر ارباب خویش نشسته بود و کتاب اِشعیای نبی را می‌خواند. ۲۹ و روح به فیلیپس گفت: «نزدیک برو و با آن ارباب همراه شو.»

پادشاهان و قوم اسرائیل ببرد. <sup>۱۶</sup> زیرا من به او نشان خواهم داد که برای نام من چه زحماتی باید ببیند.»

<sup>۱۷</sup> پس خنانیا رفت و به آن خانه وارد شد و دستهای خود را بر او گذاشته، گفت: «ای برادر شائول، خداوند عیسی که در راهی که می آمدی بر تو ظاهر شد، مرا فرستاده است تا بینایی خود را بازیابی و از روح القدس پر شوی.» <sup>۱۸</sup> بلافاصله چیزی مانند فلس از چشمانش افتاد و او بینایی خود را بازیافت. آنگاه برخاست و تعمیم گرفت؛ <sup>۱۹</sup> و غذا خورده، قوت یافت.

### سولس در کنیسه‌ها به عیسی بشارت می‌دهد

او چند روزی را با شاگردان در دمشق ماند. <sup>۲۰</sup> و پی‌درنگ در کنیسه‌ها عیسی را اعلان کرده، می‌گفت که «او پسر خداست.» <sup>۲۱</sup> و کسانی که او را شنیدند، متعجب شدند و گفتند: «مگر این همان مردی نیست که در اورشلیم کسانی را که این نام را می‌خوانند، پریشان نمود و مگر به این منظور به اینجا نیامده تا ایشان را گرفته، نزد سران کاهنان برد؟» <sup>۲۲</sup> ولی سولس در قوت بیش از پیش قوی شد و یهودیان ساکن دمشق را با اثبات اینکه عیسی همان مسیح است، متحیر می‌کرد.

### سولس از دمشق فرار می‌کند

<sup>۲۳</sup> پس از گذشت روزهای بسیار، یهودیان توطئه کردند که او را به قتل رسانند. <sup>۲۴</sup> اما توطئه ایشان بر سولس آشکار شد. آنها شب و روز بر دروازه‌ها نهبانی می‌کردند تا او را بکشند. <sup>۲۵</sup> ولی شاگردانش شبانه او را در زنبیلی گذاشته، از شکافی در دیوار شهر پایین فرستادند.

### سولس در اورشلیم

<sup>۲۶</sup> زمانی که به اورشلیم آمده بود، خواست به شاگردان ملحق شود، اما همه از او ترسیدند،

کاهن اعظم رفت <sup>۲</sup> و از او نامه‌هایی خطاب به کنیسه‌های دمشق خواست تا اگر کسی را از اهل طریقت بیابد، از مردان و زنان، در بند نهاده، به اورشلیم بیاورد.

<sup>۳</sup> حال، چون به راه خود می‌رفت، به دمشق نزدیک شد، که ناگاه نوری از آسمان دُور او درخشید <sup>۴</sup> و او به زمین افتاده، صدایی شنید که به وی می‌گفت: «ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟»

<sup>۵</sup> او گفت: «ای خداوند، تو کیستی؟»

گفت: «من آن عیسی هستم که تو به او جفا می‌کنی. <sup>۶</sup> لیکن برخیز و به شهر داخل شو، و به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی.»

<sup>۷</sup> همسفران سولس خاموش ایستاده بودند، چونکه آن صدا را می‌شنیدند، ولی کسی را نمی‌دیدند. <sup>۸</sup> سولس از زمین برخاست، و گرچه چشمانش باز بود، ولی چیزی نمی‌دید. پس دستش را گرفتند و او را به دمشق آوردند. <sup>۹</sup> او سه روز نابینا بود، نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید.

<sup>۱۰</sup> در دمشق شاگردی به نام خنانیا بود. خداوند در رؤیا به او گفت: «ای خنانیا!»

عرض کرد: «گوش به فرمانم، ای خداوند.»

<sup>۱۱</sup> و خداوند به او گفت: «برخیز و به کوچه‌ای

که 'مستقیم' نام دارد، برو و در خانه یهودا مردی از ترسوس به نام سولس را طلب کن، زیرا اینک دعا می‌کند، <sup>۱۲</sup> و در رؤیا مردی را دیده، خنانیا نام، که می‌آید و بر او دست می‌گذارد تا بینایی‌اش را بازیابد.»

<sup>۱۳</sup> اما خنانیا پاسخ داد: «ای خداوند، از بسیاری درباره این مرد شنیده‌ام که چه بدی‌ها بر مقدسین تو در اورشلیم رسانیده است. <sup>۱۴</sup> و در اینجا نیز از جانب سران کاهنان اختیار دارد تا هر که را که نام تو را می‌خواند، حبس کند.»

<sup>۱۵</sup> خداوند به او گفت: «برو، زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا نزد غیریهودیان و

دو نفر را نزد او فرستادند و خواهش کردند که «لطفاً بی‌درنگ نزد ما بیا.»

<sup>۳۹</sup> پس پطرس برخاست و همراه آنان رفت، و وقتی رسید، او را به بالاخانه بردند. همه بیوه‌زنان، گریه کنان در کنارش ایستادند و پیراهن‌ها و لباس‌هایی را که دورکاس زمان بودنش با ایشان، برایشان دوخته بود، به وی نشان می‌دادند.

<sup>۴۰</sup> اما پطرس همه را بیرون کرد و زانو زد و دعا نمود؛ و رو به جسد کرده، گفت: «ای طابیتا، برخیز.» او چشمانش را باز کرد و چون پطرس را دید، بنشست. <sup>۴۱</sup> پس پطرس دستش را گرفت و او را برخیزانید. سپس مقدسین و بیوه‌زنان را خوانده، او را زنده به ایشان سپرد. <sup>۴۲</sup> و این خبر در سراسر یافا پیچید و بسیاری به خداوند ایمان آوردند. <sup>۴۳</sup> و او روزهای بسیاری در یافا نزد یک دَبَاغ به نام شمعون اقامت نمود.

### پطرس و گرنلیوس

در قیصریه مردی بود، گرنلیوس نام، از فرماندهان یگان رومی موسوم به 'یگان ایتالیایی' <sup>۲</sup> مردی متدین که خود و اهل خانه‌اش همه خداترس بودند. او سخاوتمندانه به مردم صدقه می‌داد و پیوسته به درگاه خدا دعا می‌کرد. <sup>۳</sup> روزی نزدیک به ساعت نهم از روز آشکارا در رؤیا دید که یک فرشته خدا نزدش می‌آید و به او می‌گوید: «ای گرنلیوس.»

<sup>۴</sup> و او با وحشت به وی خیره شد و گفت: «چیست، ای خداوند؟»

به او گفت: «دعاها و صدقات تو چون یادگاری به نزد خدا بالا آمده است. <sup>۵</sup> اکنون کسانی به یافا بفرست تا شمعون ملقب به پطرس را بیاورند. <sup>۶</sup> او نزد دَبَاغی به نام شمعون اقامت دارد که خانه‌اش کنار دریاست.»

زیرا باور نداشتند که شاگرد شده باشد. <sup>۲۷</sup> اما برنابا او را برداشت و نزد رسولان آورد و به آنان گفت که او چگونه در راه خداوند را دیده که با وی سخن گفته و او چگونه در دمشق دلبرانه به نام عیسی موعظه کرده است. <sup>۲۸</sup> پس در نزد ایشان در اورشلیم آمد و رفت می‌کرد و با شهادت به نام خداوند موعظه می‌نمود. <sup>۲۹</sup> و او با هلنیستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد، ولی آنها در صدد کشتنش بودند. <sup>۳۰</sup> و چون برادران از این امر آگاه شدند، او را به قیصریه آوردند و از آنجا به ترسوس فرستادند.

<sup>۳۱</sup> پس کلیسا در سراسر یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافت و استوار می‌شد و در ترس خداوند به سر می‌بردند و به یاری روح‌القدس بر شمار آن افزوده می‌گشت.

### شفای اینیاس

<sup>۳۲</sup> حال، پطرس که در میان همه آنها می‌گشت، به دیدار مقدسینی هم که در لِدّه زندگی می‌کردند، آمد. <sup>۳۳</sup> در آنجا شخصی را یافت اینیاس نام، که هشت سال بستری و مفلوج بود. <sup>۳۴</sup> و پطرس به او گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد؛ برخیز و بستر خود را جمع کن.» و او فوراً برخاست. <sup>۳۵</sup> و همه اهل لِدّه و شارون او را دیدند و به خداوند روی آوردند.

### زنده شدن طابیتا

<sup>۳۶</sup> اینک، در یافا شاگردی به نام طابیتا بود که ترجمه اسمش «دورکاس» می‌باشد. او بسیار نیکوکار و خیر بود. <sup>۳۷</sup> او در آن روزها بیمار شد و مُرد، و وقتی جسدش را شستند، او را در بالاخانه‌ای گذاشتند. <sup>۳۸</sup> چون لِدّه نزدیک یافا بود، وقتی شاگردان آگاه شدند که پطرس در لِدّه است،

۲۹:۹ با یهودیان یونانی‌زبان

۳۶:۹ دورکاس نام یونانی طابیتا است که به معنی آهو یا غزال می‌باشد

۳:۱۰ ساعت سه بعد از ظهر

۲۲ ایشان گفتند: «گرنلیوس فرمانده، مردی صالح و خداترس، که نزد همه ملت یهود نیکنام است، از فرشته‌ای مقدس هدایت یافت تا به دنبال تو بفرستد که به خانه‌اش بیایی تا آنچه را که باید به او بگویی، بشنود.»<sup>۲۳</sup> پس آنها را به خانه برد تا میهمان او باشند.

روز بعد برخاست و همراه آنان روانه شد و برخی از برادران یافا به همراه وی رفتند.<sup>۲۴</sup> و فردای آن روز به قیصریه رسیدند. گرنلیوس خویشان و دوستان نزدیک خود را خوانده، منتظر ایشان بود.<sup>۲۵</sup> وقتی پطرس داخل شد، گرنلیوس به استقبال او رفت و به پایاهش افتاد و او را پرستش کرد.<sup>۲۶</sup> اما پطرس او را بلند کرده، گفت: «برخیز؛ من نیز انسان هستم.»

۲۷ و گفتگوکنان با وی به خانه داخل شد و جمعی کثیر یافت.<sup>۲۸</sup> پس به آنان گفت: «شما خود می‌دانید که برای یک یهودی معاشرت یا رفتن به خانه کسی از ملتی دیگر حرام است، اما خدا به من نشان داد که نباید هیچ‌کس را حرام یا ناپاک بخوانم.<sup>۲۹</sup> پس وقتی در پی من فرستادید، بی‌درنگ آمدم. اکنون از شما می‌پرسم که چرا مرا طلب کرده‌اید؟»

۳۰ آنگاه گرنلیوس گفت: «چهار روز پیش تا همین ساعت، قریب ساعت نهم در خانه خود دعا می‌کردم که ناگاه مردی در لباس نورانی در مقابل من ایستاد<sup>۳۱</sup> و گفت: "ای گرنلیوس، دعایت جواب گرفته و صدقات در حضور خدا به یاد آورده شده است.<sup>۳۲</sup> پس به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را طلب کن. او در کنار دریا در خانه شمعون دَبَاغ اقامت دارد."<sup>۳۳</sup> پس بی‌درنگ در پی تو فرستادم و تو نیز لطف کردی و آمدی. اینک همه ما در حضور خدا حاضریم تا آنچه خداوند به تو فرموده است، بشنویم.»

۷ وقتی فرشته‌ای که با او سخن می‌گفت عزیمت کرده بود، دو نفر از خادمان و یک سرباز متدین را که به او می‌رسید، خواند،<sup>۸</sup> و تمام ماجرا را به ایشان گفته، آنها را به یافا فرستاد.

۹ روز بعد، نزدیک ظهر، چون در راه بودند و به شهر نزدیک می‌شدند، پطرس نزدیک به ساعت ششم به بام خانه رفت تا دعا کند.<sup>۱۰</sup> و گرسنه شد و خواست چیزی بخورد. وقتی آن را آماده می‌کردند، به خلسه افتاد<sup>۱۱</sup> و دید که آسمان باز شد و چیزی چون سفره‌ای بزرگ نازل شده، بر روی زمین از چهارگوشه‌اش پایین می‌آید.<sup>۱۲</sup> در آن انواع حیوانات و خزندگان و پرندگان آسمان بودند.<sup>۱۳</sup> آنگاه صدایی به او رسید که: «ای پطرس، برخیز، بکش و بخور.»

۱۴ پطرس گفت: «به هیچ وجه، ای خداوند؛ زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک نخورده‌ام.»<sup>۱۵</sup> و بار دوم باز همان صدا به وی رسید: «آنچه خدا پاک ساخته است، تو ناپاکش مخوان!»<sup>۱۶</sup> این امر سه بار تکرار شد و آن سفره بی‌درنگ به آسمان بالا برده شد.

۱۷ در همان حال که پطرس در خود متحیر بود که این رؤیا چه معنی داشته است، اینک، فرستادگان گرنلیوس خانه شمعون را جستند، دم در خانه ایستادند.<sup>۱۸</sup> و صدا زده، می‌پرسیدند: «آیا شمعون معروف به پطرس در اینجا اقامت دارد؟»

۱۹ و چون پطرس به آن رؤیا می‌اندیشید، روح به او گفت: «حال، سه نفر تو را می‌جویند.<sup>۲۰</sup> برخیز و پایین برو و در رفتن با ایشان تردید نکن، زیرا من آنها را فرستاده‌ام.»

۲۱ پس پطرس به نزد ایشان پایین رفته و گفت: «من همانم که می‌جوید. سبب آمدنتان چیست؟»

۹:۱۰ ساعت دوازده ظهر

۱۹:۱۰ منظور «روح‌القدس» است. مترجمین هر جا که با عنوان روح با حرف بزرگ برخورد می‌کنند، می‌توانند آن را «روح خدا» ترجمه کنند که موجب اغتشاش فکر نشود.

۳۰:۱۰ ساعت سه بعد از ظهر

## غیریهودیان خبر خوش را می‌شنوند

خدا را می‌ستایند. آنگاه پطرس گفت: <sup>۴۷</sup> «آیا کسی برای تعمید ایشان که روح‌القدس را نیز مانند ما یافته‌اند، آب را منع کند؟» <sup>۴۸</sup> پس دستور داد ایشان را در نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از وی خواستند چند روزی با ایشان بماند.

## پطرس به کلیسا گزارش می‌دهد

حال، رسولان و برادران که در سراسر یهودیه بودند، شنیدند که غیریهودیان نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند. <sup>۲</sup> پس وقتی پطرس به اورشلیم رفت، طرفداران ختنه از او انتقاد کرده، گفتند: <sup>۳</sup> «تو به نزد ختنه‌ناشدگان رفتی و با آنها غذا خوردی.»

<sup>۴</sup> اما پطرس شروع کرده ماجرا را به ترتیب به ایشان توضیح داد: <sup>۵</sup> «من در شهر یافا دعا می‌کردم و در عالم رؤیا دیدم چیزی چون سفره‌ای بزرگ نازل می‌شود که از چهارگوشه آسمان آویخته بود تا به من رسید. <sup>۶</sup> چون بر آن نیک نگریستم، حیوانات و وحوش و خزندگان و پرندگان هوا را دیدم. <sup>۷</sup> و صدایی شنیدم که به من می‌گفت: "ای پطرس، برخیز، بُکش و بخور." <sup>۸</sup> اما گفتم: "به هیچ وجه، ای خداوند! زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم وارد نشده است."

<sup>۹</sup> بار دوم از آسمان صدا آمد که "آنچه خدا پاک ساخته، تو حرامش مخوان." <sup>۱۰</sup> و این سه بار اتفاق افتاد؛ و همه باز به آسمان بالا برده شد.

<sup>۱۱</sup> و اینک، در همان موقع، سه مرد که از قیصریه نزد من فرستاده شده بودند، به خانه‌ای که در آن بودیم، رسیدند. <sup>۱۲</sup> و روح به من گفت که در رفتن با آنان تردید نکنم. این شش برادر نیز با من آمدند، و ما به خانه آن مرد وارد شدیم. <sup>۱۳</sup> و او به ما گفت که چگونه فرشته‌ای را دیده بوده که در خانه‌اش ایستاده به او می‌گوید: "کسانی به یافا بفرست تا شمعون معروف به پطرس را به

<sup>۳۴</sup> پس پطرس دهان خود را گشود و گفت: «به راستی دریافته‌ام که خدا جانبداری نمی‌کند؛ <sup>۳۵</sup> بلکه در هر ملت، هر که از او بترسد و آنچه را که درست است، انجام دهد، مقبول او می‌گردد. <sup>۳۶</sup> کلامی را که به اسرائیل فرستاد، مژده صلح و سلامتی را به واسطه عیسی مسیح بشارت داد. که خداوند همه است. <sup>۳۷</sup> شما خود می‌دانید که چگونه در سراسر یهودیه پخش شد که شروع آن از جلیل بود، بعد از آن تعمیدی که یحیا به آن موعظه می‌نمود. <sup>۳۸</sup> که چگونه خدا، عیسی ناصری را با روح‌القدس و قدرت مسح کرد و او همه جا می‌گشت و کارهای نیکو می‌کرد و همه آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می‌داد، زیرا خدا با وی بود.»

<sup>۳۹</sup> و ما شاهدان تمامی کارهایی هستیم که او در سرزمین یهودیان و در اورشلیم انجام داد. آنها او را بر صلیب کشیده، کشتند. <sup>۴۰</sup> اما خدا او را در روز سوم برخیزانید و ظاهر ساخت، <sup>۴۱</sup> اما نه بر همه مردم، بلکه بر ما که شاهدان برگزیده خدا بوده‌ایم، که پس از برخاستن او از مردگان، با او خوردیم و نوشیدیم. <sup>۴۲</sup> و او ما را فرمان داد تا به مردم اعلان کنیم و شهادت دهیم که خدا او را مقرر فرموده تا داور زندگان و مردگان باشد. <sup>۴۳</sup> جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به او ایمان آورد، به نام او آمرزش گناهان را خواهد یافت.»

## روح القدس بر غیر یهودیان نازل می‌شود

<sup>۴۴</sup> پطرس هنوز سخن می‌گفت که روح‌القدس بر همه آنان که کلام را شنیدند، نازل شد. <sup>۴۵</sup> و ایمانداران از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت شدند، زیرا عطای روح‌القدس حتی بر غیریهودیان نیز ریخته شده بود. <sup>۴۶</sup> زیرا می‌شنیدند که ایشان به زبانها سخن می‌گویند و

۲۴ زیرا که او مردی نیک و پر از روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند پیوستند.  
 ۲۵ پس برنابا به ترسوس رفت تا سولس را بیاورد،  
 ۲۶ و وقتی او را یافت، وی را به آنطاکیه آورد.  
 ایشان یک سال تمام با کلیسا جمع می شدند و گروهی بسیار را تعلیم می دادند و شاگردان، نخست در انطاکیه به 'مسیحی' خوانده شدند.  
 ۲۷ حال، در آن روزها انبیاپی از اورشلیم به آنطاکیه آمدند. ۲۸ و یکی از آنها که آگابوس نام داشت، برخاست و با الهام روح پیشگویی کرد که قحطی سختی در سراسر دنیا خواهد آمد. این قحطی در زمان گلودیوس رخ داد. ۲۹ پس شاگردان مصمم شدند که هر یک در حد توان خویش، کمکی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند. ۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد مشایخ فرستادند.

### یعقوب گشته و پطرس زندانی می شود

۱۲ در آن زمان، هیرودیس پادشاه به ضد برخی از آنها که به کلیسا تعلق داشتند، دست به خشونت برد. ۲ او یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت، ۳ و چون دید این کار یهودیان را خشنود ساخت، ادامه داده پطرس را نیز دستگیر کرد. این امر در ایام نان قَطیر رخ داد. ۴ و وقتی او را دستگیر نمود، به زندانش انداخت، و چهار دسته چهار نفری را به نگهبانی او گماشت، به قصد این که پس از پَسَخ، او را برای قوم بیرون آوَرَد.  
 ۵ پس پطرس را در زندان نگاه می داشتند، اما کلیسا با جدیت نزد خدا برای او دعا می کرد.

اینجا بیاورند. ۱۴ او پیامی را به تو اعلان خواهد کرد که به واسطه آن تو و تمامی اهل خانهات نجات خواهید یافت."  
 ۱۵ چون آغاز به سخن کردم، روح القدس بر آنها نازل شد، درست همان گونه که نخست بر ما. ۱۶ و سخن خداوند را به خاطر آوردم که چطور گفته بود: "یحیا با آب تعمید داد، ولی شما با روح القدس تعمید خواهید یافت." ۱۷ اگر خدا همان عطا را به آنها بخشید که به ما با ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند عطا فرموده بود، پس من که باشم که بخواهم مانع کار خدا شوم؟"  
 ۱۸ آنها وقتی این سخنان را شنیدند، خاموش شدند و خدا را ستایش کرده، گفتند: «به راستی که خدا توبه‌ای را که به حیات رهنمون می شود، به غیریهودیان نیز عطا فرموده است.»

### کلیسا در آنطاکیه

۱۹ حال، آنانی که به سبب آزاری که با ماجرای استیفا ن برپا شد، پراکنده شده بودند، تا نواحی فینیقیه و قهرس و آنطاکیه سفر کرده، کلام را فقط به یهودیان اعلان می کردند و بس. ۲۰ اما بعضی از ایشان که از اهالی قهرس و قیزوان بودند، چون به آنطاکیه رسیدند، با هلنیستیان نیز سخن گفتند و عیسیای خداوند را به آنان بشارت دادند. ۲۱ و دست خداوند با ایشان بود و شماری بسیار ایمان آورده، به خداوند گرویدند.  
 ۲۲ این خبر به کلیسای اورشلیم رسید و آنها برنابا را به آنطاکیه فرستادند. ۲۳ وقتی او به آنجا رسید و فیض خدا را دید، شادمان شد و ایشان را ترغیب کرد تا با تمام دل به خداوند وفادار بمانند،

۲۰:۱۱ یهودیان یونانی زبان

۲۸:۱۱ امپراطور روم، از ۴۱ تا ۵۴ میلادی

۳:۱۲ منظور عید نان فطیر است. در آیه بعد که اسم از عید پسخ می رود، ممکن است این تفکر را به وجود آورد که عید نان فطیر جلوتر از عید پسخ اتفاق می افتاده است. حال آنکه عید پسخ در روز ۱۴ ماه نیسان بود (مارچ و آوریل) و عید نان فطیر از ۱۵ تا ۲۱ همان ماه.

### پطرس رهایی می‌یابد

<sup>۱۶</sup> لیکن پطرس همچنان در را می‌کوبید. پس چون در را باز کردند، او را دیدند و در شگفت شدند.<sup>۱۷</sup> اما او با دست اشاره کرد که ساکت شوند و شرح داد که چگونه خداوند او را از زندان رها نموده است. سپس گفت: «یعقوب و برادران را از این امور آگاه سازید.» آنگاه از ایشان جدا شد و به جایی دیگر رفت.

<sup>۱۸</sup> حال، وقتی روز رسید، در میان سپاهیان آشوبی بر پا شد که پطرس را چه شده است.<sup>۱۹</sup> پس هیرودیس وقتی او را طلبید و نیافت، کشیکچیان را بازخواست کرد و حکم به قتل آنها داد. آنگاه پطرس از یهودیه به قیصریه رفت و در آنجا مدتی ماند.

### مرگ هیرودیس

<sup>۲۰</sup> حال، هیرودیس از دست مردم صور و صیدون خشمگین بود، و آنان به یکدل نزد او آمدند و بلاستوس، پبشکار خوابگاه پادشاه را متقاعد کرده، در طلب آشتی شدند، زیرا سرزمین آنها برای خوراک به سرزمین پادشاه متکی بود.

<sup>۲۱</sup> در یک روز مقرر، هیرودیس ردای پادشاهی به تن کرده، بر تخت نشست و خطاب‌ای برای ایشان ایراد کرد.<sup>۲۲</sup> و مردم فریاد برمی‌آوردند: «صدای یک خداست، نه صدای آدمی!»<sup>۲۳</sup> در همان لحظه، یک فرشته خداوند او را زد، زیرا که جلال را به خدا نداد، و توسط کرمها خورده شد و نفس آخرش را کشید.

<sup>۲۴</sup> اما کلام خدا پیش می‌رفت و منتشر می‌شد.<sup>۲۵</sup> و برنابا و سوئس چون خدمت خود را به انجام رسانیدند، از اورشلیم بازگشتند و یوحنا معروف به مرفس را نیز همراه خود آوردند.

### برنابا و سوئس فرستاده می‌شوند

**۱۳** حال، در کلیسایی که در آنطاکیه بود، انبیا و معلمان بودند: برنابا، شمعون معروف به نیچر، لوکیوس قیروانی، متائین که

<sup>۱</sup> اینک، در شبی که هیرودیس قصد داشت او را بیرون آورد، پطرس به دو زنجیر بسته، میان دو سرباز خوابیده بود، و کشیکچیان مقابل در، زندان را نگهبانی می‌کردند.<sup>۲</sup> و اینک یک فرشته خداوند نزد او ایستاد و نوری در زندان درخشید. وی به پهلوی پطرس زد و او را بیدار کرده، گفت: «زود برخیز.» در دم زنجیرها از دستهایش فرو افتاد.

<sup>۳</sup> و فرشته به او گفت: «کمتر را ببند و کفش‌هایت را به پا کن.» پس او چنین کرد، آنگاه به او گفت: «ردایت را بر خود ببیج و به دنبال من بیا.»<sup>۴</sup> پس به دنبال او بیرون رفت. او نمی‌دانست که آنچه فرشته انجام می‌دهد، واقعی است، بلکه گمان می‌کرد رؤیا می‌بیند.<sup>۵</sup> وقتی آنها از نگهبانان اول و دوم گذشتند، به دروازه آهنی که رو به شهر باز می‌شد، رسیدند. دروازه خود به خود مقابل ایشان باز شد، و آنها بیرون رفتند و چون به انتهای کوچه رسیدند، فرشته بی‌درنگ او را ترک کرد.

<sup>۶</sup> وقتی پطرس به خود آمد، گفت: «اکنون یقین دارم که خداوند فرشته خود را فرستاده و مرا از دست هیرودیس و از تمامی آنچه قوم یهود در انتظارش بودند، رها نموده است.»

<sup>۷</sup> چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا معروف به مرفس رفت که در آنجا بسیاری گرد آمده بودند و دعا می‌کردند.<sup>۸</sup> و وقتی در خانه را کوبید، کنیزی به نام رودا آمد تا در را باز کند.<sup>۹</sup> اما چون صدای پطرس را شناخت، از شادی، در را باز نکرد، بلکه به درون شتافت و خبر داد که «پطرس بر در ایستاده است.»

<sup>۱۰</sup> به او گفتند: «عقلت را از دست داده‌ای.» اما چون اصرار می‌کرد که این چنین است، پس گفتند که: «فرشته اوست!»

### پولس و برنابا در آنطاکیه پیسیدیه

۱۳ حال، پولس و همراهانش از پافس به پرجه پامفیلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شد و به اورشلیم بازگشت.<sup>۱۴</sup> لیکن آنها از پرجه گذشتند و به آنطاکیه پیسیدیه رسیدند. و در روز سبت به کنیسه رفتند و نشستند.<sup>۱۵</sup> پس از تلاوت تورات و کتب انبیا، رهبران کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران، اگر کلامی دلگرم کننده برای مردم دارید، بگویید.»

۱۶ پس پولس ایستاد و با دست اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و ای خداترسان، گوش دهید.<sup>۱۷</sup> خدای این قوم اسرائیل، پدران ما را برگزید و قوم ما را در غربتشان در مصر سرافراز ساخت و با بازویی برافراشته آنها را از آنجا بیرون آورد،<sup>۱۸</sup> و قریب چهل سال در بیابان متحمل ایشان می‌بود.<sup>۱۹</sup> و پس از هلاک کردن هفت ملت در مملکت کنعان، سرزمینشان را به ایشان به میراث داد.<sup>۲۰</sup> این همه چهارصد و پنجاه سال به طول انجامید.

و پس از آن، به ایشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی.<sup>۲۱</sup> آنگاه یک پادشاه خواستند و خدا شائول، پسر قیس، از قبیله بنیامین را برای چهل سال به ایشان داد.<sup>۲۲</sup> و وقتی او را برداشت، داوود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود که بر او چنین گواهی داد و گفت: «در داوود پسر یسای، مرد دلخواه خود را یافتم که تمامی اراده مرا به جا خواهد آورد.»

۲۳ از نسل همین مرد، خدا طبق وعده خود، نجات‌دهنده یعنی عیسی را برای اسرائیل فرستاد.<sup>۲۴</sup> پیش از آمدن او، یحیا تعمید توبه را به همه مردم اسرائیل اعلان کرده بود.<sup>۲۵</sup> و وقتی یحیا دور خود را به پایان می‌رسانید، گفت: «مرا که می‌پندارید؟ من او نیستم؛ بلکه بعد از من کسی می‌آید که من لیاقت بازکردن بند کفشش را ندارم.»

برادرخوانده هیرودیس تترارخ بود و سولس. آهنگمی که ایشان مشغول عبادت خداوند و روزه می‌بودند، روح‌القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جدا سازید، به جهت کاری که ایشان را به آن خوانده‌ام.»<sup>۲۳</sup> آنگاه، پس از روزه و دعا، دست بر آنها نهادند و ایشان را روانه کردند.

### برنابا و سولس در قپرس

۲۴ پس، ایشان از جانب روح‌القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قپرس رسیدند.<sup>۲۵</sup> چون وارد سلامیس شدند، در کنیسه‌های یهود به کلام خدا موعظه کردند. یوحنا نیز در خدمت ایشان بود.

۲۶ وقتی آنان سراسر جزیره را تا به پافس پیمودند، در آنجا به فردی یهودی به نام بازیشوع برخوردند که سحرپاز و نبی دروغین بود.<sup>۲۷</sup> او از دوستان 'سیرگیوس پولس' والی به حساب می‌آمد که مردی خردمند بود. او برنابا و سولس را خواند زیرا می‌خواست که کلام خدا را بشنود.<sup>۲۸</sup> اما علمای سحرپاز که ترجمه نامش چنین است، با ایشان مخالفت کرده، کوشید والی را از ایمان آوردن بازدارد.<sup>۲۹</sup> لیکن سولس، که پولس نیز نامیده می‌شد، پر از روح‌القدس شده، بر او به دقت نگریست.<sup>۳۰</sup> و گفت: «ای پسر ابلیس، تو، ای دشمن تمامی آنچه که راست است، ای که پر از فریب و شرارتی، آیا از کج کردن راههای راست خداوند دست برنخواهی داشت؟<sup>۳۱</sup> و اکنون بدان که دست خداوند بر توست و کور خواهی شد و تا مدتی قادر به دیدن آفتاب نخواهی بود.»

بی‌درنگ، مه و تاریکی او را فرو گرفت، و دور زده، کسی را می‌طلبید که دستش را بگیرد و راهنمایی‌اش کند.<sup>۳۲</sup> چون والی این واقعه را دید، ایمان آورد، زیرا که از تعلیم خداوند در شگفت شده بود.

<sup>۳۸</sup> پس، ای برادران، بر شما معلوم باد که به واسطه این مرد آموزش گناهان به شما اعلان می‌شود. <sup>۳۹</sup> و به وسیله او هر که ایمان بیاورد، آزاد شمرده می‌شود از هر آنچه که به شریعت موسی نمی‌توانستید آزاد شد. <sup>۴۰</sup> پس مراقب باشید، مبادا این نوشته انبیا بر شما انجام شود که:

«<sup>۴۱</sup> بنگرید، ای استهزاکنندگان،

حیرت کنید و هلاک شوید،

زیرا در ایام شما کاری می‌کنم،

که گرچه آن را به شما بگویند

هرگز باور نخواهید کرد.»

<sup>۴۲</sup> چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، از آنها استدعا کردند که سبّت آینده نیز در این باره با ایشان سخن گویند. <sup>۴۳</sup> پس از اینکه مردم کنیسه را ترک کردند، بسیاری از یهودیان و اشخاص متدین که به یهودیت گرویده بودند، از پی پولس و برنابا به راه افتادند و چون ایشان با آنها سخن می‌گفتند، آنها را ترغیب کردند که در فیض خدا ثابت بمانند.

<sup>۴۴</sup> در سبّت بعد، قریب به تمامی شهر گرد آمدند تا کلام خداوند را بشنوند. <sup>۴۵</sup> اما یهودیان چون ازدحام مردم را دیدند، از حسد پر شدند و با دشنام به مخالفت با سخنان پولس برخاستند. <sup>۴۶</sup> آنگاه پولس و برنابا دلیرانه صحبت کرده، گفتند: «لازم بود کلام خدا نخست به شما گفته شود. اما چون آن را ردّ کردید و خود را شایسته حیات جاودان ندانستید، پس اکنون به سوی غیریهودیان می‌رویم.» <sup>۴۷</sup> زیرا خداوند به ما چنین امر فرموده، که:

"تو را نوری برای غیریهودیان ساختم،

<sup>۲۶</sup> ای برادران، ای فرزندان خاندان ابراهیم، و ای خدا ترسان، این پیام نجات برای ما فرستاده شده است. <sup>۲۷</sup> زیرا ساکنان اورشلیم و حگام ایشان چون نه او را شناختند و نه گفته‌های پیامبران را فهمیدند که هر سبّت تلاوت می‌شود، با محکومیت وی آنها را تحقق بخشیدند. <sup>۲۸</sup> و با اینکه در او هیچ تقصیری مستوجب مرگ نیافتند، از پیلاطس خواستند او را بکشند. <sup>۲۹</sup> و چون تمام آنچه را که درباره‌اش نوشته شده بود، به انجام رسانیدند، او را از صلیب پایین آوردند و به قبر سپردند. <sup>۳۰</sup> اما خدا او را از مردگان برخیزانید. <sup>۳۱</sup> و او روزهای بسیار بر آنانی که با او از جلیل به اورشلیم آمده بودند، ظاهر شد که اینک شاهدان او نزد قوم می‌باشند.

<sup>۳۲</sup> پس ما به شما بشارت می‌دهیم که خدا به وعده‌ای که به پدران ما داده بود، <sup>۳۳</sup> به ما که فرزندان ایشان هستیم، با برخیزانیدن عیسی وفا کرد، چنانکه در مزمور دؤم نوشته شده است:

"تو پسر من هستی؛

امروز، من تو را مولود ساخته‌ام."

<sup>۳۴</sup> و اینکه خدا او را از مردگان برخیزانید تا هرگز فساد را نبیند، چنانکه آمده است:

"برکات مقدّس و یقین داوود را

به شما خواهم بخشید."

<sup>۳۵</sup> بنابراین در جای دیگر نیز می‌گوید:

"نخواهی گذاشت قدّوس تو

فساد را ببیند."

<sup>۳۶</sup> زیرا داوود پس از آنکه اراده خدا را در نسل خویش انجام داد، خوابید و با پدران خود گذاشته شد و فساد را دید. <sup>۳۷</sup> ولی آن کس که خدا او را برخیزانید، فساد را ندید.

۳۳:۱۳ مزمور ۷:۲.

۳۴:۱۳ اشعیا ۵۵:۳

۳۵:۱۳ مزمور ۱۰:۱۶

۳۹:۱۳ در متن یونانی، صالح، این واژه، ۲ بار در این آیه بکار برده شده

۴۱:۱۳ حَبَقُوق ۵:۱

۴۵:۱۳ منظور، سران مذهبی یهود

پولس را می‌شنید. آنگاه پولس به او به دقت نگریست و دید که ایمان شفا یافتن دارد. ۱۰ پس به صدای بلند گفت: «بر پایهای خود راست بایست.» آنگاه وی از جا جست و به راه افتاد. ۱۱ وقتی جماعات دیدند که پولس چه انجام داده است، صدای خود را بلند کرده، به زبان لیکائونی می‌گفتند: «خدایان به صورت انسان نزد ما فرود آمده‌اند!» ۱۲ آنان برنابا را 'ژئوس' و پولس را 'هرمس' نامیدند، زیرا او سخنگوی اصلی بود. ۱۳ کاهن ژئوس که معبدش نزدیک دروازه شهر بود، گاوها و تاجها از گل به دروازه‌ها آورد؛ و خواست که با جماعات قربانی تقدیم کنند.

۱۴ اما وقتی آن دو رسول، برنابا و پولس، این را شنیدند، جامه‌های خود را دریدند و به میان جماعت شتافته، فریاد برآوردند: ۱۵ «ای مردان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و هم طبیعت با شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این چیزهای پوچ برگشته، به خدای زنده روی آورید که آسمان و زمین و دریا و هرآنچه را که در آنهاست، آفرید. ۱۶ در نسل‌های گذشته او همه ملت‌ها را واگذاشت که به راه‌های خود رفتار کنند، ۱۷ با این حال خود را بدون شهادت نگذاشت؛ زیرا او با بارانیدن باران از آسمان و بخشیدن فصول پُر بار، بر شما نیکی کرده، دل‌هایتان را با خوراک و شادی سیر می‌کند.» ۱۸ حتی با این سخنان، به‌دشواری توانستند مردم را از تقدیم قربانی برایشان بازدارند.

### پولس در لستره سنگسار شد

۱۹ اما یهودیان از آنطاکیه و ایقونیه آمدند و مردم را متقاعد کرده، پولس را سنگسار نمودند و او را از شهر بیرون کشیدند به این گمان که مرده است. ۲۰ اما وقتی شاگردان گرد او جمع شدند،

تا نجات را به کران‌های زمین برسائی." ۴۸ و وقتی غیریهودیان این را شنیدند، شادمان شدند و کلام خداوند را تمجید نمودند؛ و آنانی که برای حیات جاودان تعیین شده بودند، ایمان آوردند. ۴۹ و کلام خداوند در سراسر آن ناحیه منتشر می‌شد. ۵۰ اما یهودیان، زنان متدین و متشخص و نیز مردان سرشناس شهر را شورانیدند و آنها را به آزار پولس و برنابا برانگیختند، و ایشان را از آن ناحیه بیرون کردند. ۵۱ اما ایشان خاک پایهای خود را بر آنان تکانیدند و به شهر ایقونیه رفتند. ۵۲ و شاگردان پر از شادی و روح‌القدس بودند.

### پولس و برنابا در ایقونیه

۱۴ در ایقونیه ایشان با هم به کنیسه یهود داخل شدند و چنان سخن گفتند که جمعی بزرگ از یهودیان و یونانیان ایمان آوردند. ۲ اما یهودیان بی ایمان، غیریهودیان را شورانیدند و افکار آنان را نسبت به برادران، مسموم ساختند. ۳ پس آنان مدتی طولانی در آنجا ماندند و دلیرانه برای آن خداوند سخن گفتند که به کلام فیض خود شهادت می‌داد که به دست ایشان آیات و معجزات انجام شود. ۴ لیکن مردم شهر دو دسته شدند؛ برخی طرف یهودیان و برخی طرف رسولان. ۵ وقتی غیریهودیان و یهودیان با روسای خود کوشیدند که ایشان را آزار رسانند و سنگسار کنند، ۶ آنان خبردار شدند و به لیستره و درپه، از شهرهای لیکائونیه، و نواحی اطراف فرار کردند ۷ و در آنجا به موعظه کلام ادامه دادند.

### پولس و برنابا در لیستره

۸ حال، در لیستره مردی نشسته بود که نمی‌توانست پایهایش را حرکت دهد. او از بدو تولد لنگ بود و هرگز راه نرفته بود. ۹ او سخنان

۴ وقتی به اورشلیم آمدند، کلیسا و رسولان و مشایخ از ایشان استقبال کردند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند. ۵ لیکن بعضی ایمانداران که از فرقه فریسیان بودند، برخاستند و گفتند: «لازم است که ایشان ختنه شوند و به آنها امر گردد که شریعت موسی را نگاه دارند.»

۶ رسولان و مشایخ جمع شدند تا به این امر رسیدگی کنند. ۷ پس از مباحثه بسیار، پطرس برخاست و به ایشان گفت: «ای برادران، شما آگاهید که در روزهای اول، خدا از میان شما اراده کرد تا غیریهودیان از زبان من پیام انجیل را بشنوند و ایمان آورند. ۸ و خدایی که از دل آگاه است، با دادن روح القدس بر ایشان گواهی داد، چنانکه به ما نیز. ۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه از طریق ایمان، دل‌هایشان را ظاهر ساخت. ۱۰ حال، پس چرا خدا را می‌آزمایید و یوغی بر گردن شاگردان می‌نهدید که نه پدران ما و نه ما قادر به حملش بودیم؟ ۱۱ لیکن ما ایمان داریم که به فیض خداوند عیسی است که نجات یافته‌ایم، چنانکه ایشان نیز.»

۱۲ همه جماعت ساکت شدند و به برنابا و پولس گوش گرفتند وقتی آنها نشانه‌ها و معجزاتی را که خدا به دست ایشان در میان غیریهودیان ظاهر کرده بود، بیان می‌کردند. ۱۳ چون سخنان ایشان به پایان رسید، یعقوب پاسخ داد: «ای برادران، مرا بشنوید. ۱۴ شمعون بیان کرد که چگونه خدا ابتدا غیریهودیان را مورد لطف قرار داده، تا از آنان قومی برای نام خود بگیرد. ۱۵ و این با گفتار پیامبران مطابق است، چنانکه نوشته شده:

۱۶ "پس از این، باز خواهم گشت

و خیمه داوود را که افتاده،

باز بنا خواهم کرد؛

خرابی‌هایش را باز بنا خواهم کرد،

و آن را دوباره برقرار خواهم ساخت،

پولس برخاست و به شهر وارد شد، و روز بعد با برنابا به دربه رفت.

۱۷ وقتی در آن شهر کلام را موعظه کردند و بسیاری را شاگرد ساختند، سپس به لیستره و ایقونیه و آنتاکیه مراجعت کردند. ۱۸ در آن شهرها شاگردان را تقویت کرده، آنان را در ایمان تشویق نمودند و گفتند که «با مصیبت‌های بسیار می‌باید به پادشاهی خدا وارد شویم.» ۱۹ و وقتی در هر کلیسا برای ایشان مشایخ تعیین کرده بودند، آنها را با دعا و روزه به خداوندی که به وی ایمان آورده بودند، سپردند.

**پولس و برنابا به انطاکیه در سوریه برمی‌گردند**

۲۰ سپس از بیسیدیه گذشتند و به پامفلیه آمدند. ۲۱ و وقتی در برجه کلام را موعظه کرده بودند، به آتالیه فرود آمدند.

۲۲ و از آنجا با کشتی به انطاکیه بازگشتند، از همان جایی که ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای انجام همان کار که اکنون به انجام رسانیده بودند. ۲۳ وقتی به آنجا رسیدند، کلیسا را جمع کرده، آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه خدا در ایمان را بر غیریهودیان باز کرده بود، مطلع ساختند. ۲۴ پس مدت زمانی در آنجا با شاگردان ماندند.

### شورای اورشلیم

۱۵ اما چند نفر از یهودیه آمدند و به برادران تعلیم می‌دادند که: «اگر طبق آیین موسی ختنه نشوید، نمی‌توانید نجات یابید.» ۲ پس از اینکه پولس و برنابا شدیداً با ایشان به مخالفت و مباحثه پرداختند، پولس و برنابا و چند نفر دیگر تعیین شدند که در مورد این مسئله به اورشلیم نزد رسولان و مشایخ روند. ۳ پس ایشان به وسیله کلیسا فرستاده شدند و از فینیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن غیریهودیان را به جزئیات بیان کردند و شادی عظیم به همه برادران آوردند.

مسیح، به خطر انداخته‌اند. ۲۷ پس ما یهودا و سیلاس را فرستاده‌ایم که شما را زبانی از این امور آگاه سازند. ۲۸ زیرا روح‌القدس و ما مصلحت دیدیم که باری بر دوش شما نگذاریم، جز این ضروریات ۲۹ که از قربانی بتها و از خون و از حیوانات خفه شده و از بی‌عفتی جنسی بپرهیزید. اگر خود را از اینها نگاه دارید، نیکو خواهید کرد. خدا نگهدار.»

۳۰ پس ایشان مرخص شده، به آنطاکیه رفتند و جماعت را گرد آورده، نامه را رسانیدند. ۳۱ وقتی آنها نامه را خواندند، از دلگرمی آن شادمان شدند. ۳۲ یهودا و سیلاس که خودشان هم نبی بودند، با سخنان بسیار، برادران را تشویق و تقویت کردند. ۳۳ پس از مدتی که در آنجا ماندند، برادران، ایشان را به سلامت به نزد فرستادگان نشان روانه کردند. ۳۴ اما پولس و برنابا در آنطاکیه ماندند ۳۵ و همراه بسیاری دیگر به تعلیم و بشارت کلام خداوند مشغول شدند.

### پولس و برنابا جدا می‌شوند

۳۶ پس از چند روز پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در شهرهایی که کلام خداوند را در آنها اعلان کردیم، دیدار کنیم و ببینیم که چگونه هستند.» ۳۷ برنابا خواست یوحنای معروف به مرقس را با خود بردارند، ۳۸ اما پولس مصلحت ندید کسی را که در پامفیلیه از ایشان جدا شد و در کار همراهی نکرده بود، با خود ببرد. ۳۹ اختلاف چنان بالا گرفت که از یکدیگر جدا شدند. برنابا، مرقس را برداشت و از راه دریا به قبرس رفت؛ ۴۰ اما پولس، سیلاس را برگزید و توسط برادران به فیض خداوند سپرده شده، عازم سفر گشت. ۴۱ و از سوریه و کیلیکیه عبور کرده، کلیسایا را تقویت می‌نمود.

۱۷ تا بقیه بشر خداوند را بطلبند، و همه ملت‌هایی که به نام من خوانده شده‌اند.

این را می‌گویند خداوندی که این چیزها را ۱۸ از دیرباز معلوم کرده است." پس رأی من این است که آنانی را که از غیریهودیان به خدا روی می‌آورند، زحمت نرسانیم. ۲۰ اما باید به ایشان بنویسیم که از چیزهای آلوده به بتها و از بی‌عفتی جنسی و از حیوانات خفه شده و از خون دوری کنند. ۲۱ زیرا موسی از نسل‌های پیشین در هر شهر کسانی را داشته است که به او موعظه کنند، چنانکه هر سبت او را در کنیسه‌ها تلاوت می‌کنند.»

### نامه شورا به ایمانداران غیریهودی

۲۲ آنگاه به نظر رسولان و مشایخ با تمامی کلیسا پسند آمد که از میان خود مردانی برگزینند و آنان را همراه پولس و برنابا به آنطاکیه بفرستند. یهودای معروف به برسابا و سیلاس را فرستادند که رهبران در میان برادران بودند. ۲۳ همراه با این نامه:

«از برادران، هم رسولان و هم مشایخ، به برادران غیریهودی در آنطاکیه، سوریه و کیلیکیه، سلام بر شما.

۲۴ از آنجا که شنیده‌ایم که اشخاصی چند از میان ما بیرون رفته‌اند و شما را با سخنان نشان مشوش ساخته، افکارتان را پریشان کردند، گرچه دستوری از ما نداشتند. ۲۵ پس ما به یکدل مصلحت دیدیم که مردانی را انتخاب کنیم و آنها را همراه عزیزان خود، برنابا و پولس، نزد شما بفرستیم، ۲۶ کسانی که جان‌های خود را به خاطر نام خداوند ما عیسی

باشد، نشستیم و با زنانی که جمع شده بودند، به گفتگو پرداختیم.<sup>۱۴</sup> یکی از کسانی که سخنان ما را شنید، زنی به نام لیدیه بود از شهر تیاتیرا، که ارغوان فروش و خدایپرست بود. خداوند قلب او را گشود تا به سخنان پولس توجه کند.<sup>۱۵</sup> پس از اینکه او و اهل خانه‌اش تعمیم گرفتند، اصرار کرده، به ما گفت: «اگر یقین دارید که به خداوند ایمان آورده‌ام، به خانه من بیایید و بمانید.» و حرف او غالب شد.

### پولس و سیلاس در زندان

<sup>۱۶</sup> و چون به مکان دعا می‌رفتیم، به کنیزی برخوردیم که روح غیبگویی داشت و از فالگیری سود زیادی عاید اربابان خود می‌کرد.<sup>۱۷</sup> او به دنبال پولس و ما افتاده، فریادکنان می‌گفت: «این مردان، خادمین خدای متعالند که راه نجات را به شما اعلان می‌کنند.»<sup>۱۸</sup> و او این کار را روزهای بسیار می‌کرد. پولس که بسیار کلافه شده بود، برگشته به آن روح گفت: «به نام عیسی مسیح تو را امر می‌کنم که از این دختر بیرون بیای.» همان لحظه، روح از او بیرون آمد.

<sup>۱۹</sup> لیکن وقتی اربابان او دیدند که امید کسب‌شان از بین رفته، پولس و سیلاس را گرفتند و آنها را به بازار نزد حاکمان کشیدند.<sup>۲۰</sup> وقتی ایشان را نزد والیان آوردند، گفتند: «این مردان، یهودی هستند و شهر ما را به آشوب می‌کشند.<sup>۲۱</sup> و رسومی را اعلان می‌کنند که پذیرفتن و به جا آوردنشان بر ما رومیان جایز نیست.»

<sup>۲۲</sup> جمعیت در حمله به آنان پیوستند، و والیان لباسهای ایشان را گندند و دستور دادند که ایشان را با چوب بزنند.<sup>۲۳</sup> و وقتی ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان‌شان انداختند و به زندانبان دستور دادند که آنها را تحت نظر بگیرد.<sup>۲۴</sup> او چون این دستور را یافت، آنان را به زندان درونی انداخت و پایهایشان را در گنده بست.

### تیموتائوس به پولس و سیلاس می‌پیوندد

**۱۶** پولس به دربه و به لیستره نیز آمد. در آنجا شاگردی بود به نام تیموتائوس که پسر زنی بود یهودی و ایماندار، اما پدرش یونانی.<sup>۲</sup> برادران در لیستره و ایقونیه از او به نیکی یاد می‌کردند.<sup>۳</sup> پولس چون می‌خواست او همراهی‌اش کند، به سبب یهودیانی که در آن ناحیه بودند، او را ختنه کرد، زیرا که همه می‌دانستند پدرش یونانی است.<sup>۴</sup> و همانطور که در مسیرشان از میان شهرها می‌رفتند، قوانینی را که رسولان و مشایخ در اورشلیم وضع کرده بودند، به مردم می‌سپردند تا رعایت کنند.<sup>۵</sup> پس، کلیساها در ایمان تقویت می‌شدند و هر روزه بر شمارشان افزوده می‌شد.

### دعوت مرد مقدونی

<sup>۶</sup> چون، از دیار فریجیه و غلاطیه عبور کردند، روح‌القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع کرد.<sup>۷</sup> وقتی به میسیه رسیدند، سعی کردند به بیطینیا بروند، اما روح عیسی به ایشان اجازه نداد.<sup>۸</sup> پس، از میسیه گذشته، به تروآس رفتند.<sup>۹</sup> شی، پولس در رؤیا دید که مردی مقدونی ایستاده، به او التماس کرده، می‌گوید: «به مقدونیه بیا و کمکمان کن.»<sup>۱۰</sup> وقتی پولس این رؤیا را دید، بی‌درنگ عازم مقدونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خدا ما را خوانده است تا بدیشان بشارت دهیم.

### ایمان آوردن لیدیه

<sup>۱۱</sup> بنابراین، از تروآس با کشتی مستقیماً به ساموترای رفتیم، و روز بعد به نیاپولیس.<sup>۱۲</sup> و از آنجا به فیلیپی رفتیم که شهر عمده بخش مقدونیه و مستعمره روم بود، و چند روز در آن شهر ماندیم.

<sup>۱۳</sup> و در روز سبت از دروازه خارج شده، به کنار رودخانه رفتیم، با این گمان که در آنجا مکان دعا

### زندانبان اهل فیلیپی ایمان آورد

۲۵ نزدیک نیمه شب، پولس و سیلاس دعا می کردند و به سرودها خدا را می ستاییدند و دیگر زندانیان به ایشان گوش می دادند، ۲۶ و ناگاه زلزله ای عظیم رخ داد، به حدی که بنیاد زندان لرزید و بی درنگ همه درها باز شد و زنجیرهای همه فرو ریخت. ۲۷ وقتی زندانبان بیدار شد و دید که درهای زندان باز است، شمشیر خود را کشید و خواست خود را بکشد، زیرا تصور کرد زندانیان فرار کرده اند. ۲۸ اما پولس با صدای بلند فریاد زده، گفت: «به خود آسیب نرسان زیرا ما همه اینجا هستیم.» ۲۹ زندانبان چراغ خواست و سراسیمه به درون رفت و از ترس در حالی که می لرزید، به پای پولس و سیلاس افتاد. ۳۰ آنگاه ایشان را بیرون آورد و گفت: «ای آقایان، چه کنم تا نجات یابم؟»

۳۱ ایشان گفتند: «به خداوند عیسی ایمان آور که نجات خواهی یافت، تو و اهل خانها. ۳۲ و ایشان کلام خداوند را برای او و همه اهل خانه اش بیان کردند. ۳۳ و او در همان ساعت شب آنها را برداشته، زخمهایشان را شست، و بی درنگ تعمیر گرفت، او و همه خانواده اش. ۳۴ سپس ایشان را به خانه خود برد و غذا برایشان آورد. او و همه اهل خانه اش از ایمان آوردن به خدا شادی کردند. ۳۵ اما وقتی روز شد، والیان مأمورانی فرستاده، گفتند: «آن مردان را آزاد کن.» ۳۶ زندانبان پولس را از این سخنان آگاه کرده، گفت: «والیان دستور داده اند که شما را آزاد کنم. پس حال، بیرون آید و به سلامت بروید.»

۳۷ اما پولس به آنان گفت: «ما را که شهروندان رومی هستیم در ملامع و بدون محاکمه زده، به زندان انداخته اند. آیا الان در خفا آزادمان می کنند؟ نه! بلکه خود بیایند و ما را بیرون آورند.»

۳۸ مأموران این سخنان را به والیان گفتند، و آنها چون شنیدند که ایشان شهروند رومی هستند، ترسیدند. ۳۹ پس آمدند و از ایشان پوزش خواستند و ایشان را بیرون آوردند و خواهش کردند که شهر را ترک کنند. ۴۰ پس ایشان از زندان بیرون آمدند و با لیدیه دیدار کردند. و وقتی برادران را دیدند، ایشان را تشویق نمودند و روانه شدند.

### پولس و سیلاس در تسالونیکی

۱۷ حال، وقتی از آمفیبولیس و آپولونیا گذشته، به تسالونیکی آمدند به جایی که در آنجا کنیسه یهودیان بود. ۲ و پولس، همانطور که عادتش بود، به کنیسه رفت و در سه سبت از کتب مقدس با ایشان مباحثه می کرد ۳ و توضیح داده، ثابت می کرد که ضروری بود مسیح زحمت ببیند و از مردگان برخیزد و می گفت: «این عیسی که او را به شما اعلان می کنم، همان مسیح است.» ۴ برخی از ایشان متقاعد شدند و به پولس و سیلاس پیوستند و نیز گروه بسیاری از یونانیان خداترس و گروهی بزرگ از زنان سرشناس. ۵ اما یهودیان حسد ورزیدند و چند اوباش را از بازار گرد آورده، دسته ای به راه انداختند و در شهر آشوب به پا کردند و به خانه یاسون هجوم بردند تا ایشان را به میان جماعت بیرون آورند. ۶ و وقتی ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد مقامات شهر کشانده، فریاد می زدند که «این مردان که دنیا را زیر و رو کرده اند، به اینجا نیز آمده اند، ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه ایشان به ضد احکام قیصر عمل می کنند و می گویند که پادشاه دیگری هست به نام عیسی.» ۸ و وقتی مردم و مقامات شهر این را شنیدند، مضطرب شدند. ۹ و از یاسون و دیگران ضمانت گرفته، آزادشان کردند.

بدانیم این تعلیم جدید چیست که تو عرضه می‌کنی؟<sup>۲۰</sup> زیرا تو چیزهای عجیب به گوشه‌ایمان می‌رسانی. پس می‌خواهیم بدانیم که این چیزها چه معنی می‌دهند.»<sup>۲۱</sup> حال، تمامی اهالی آتن و غریبان ساکن در آنجا، وقتشان را صرف چیزی نمی‌کردند جز گفت و شنود درباره چیزهای جدید.

<sup>۲۲</sup> پس پولس در میان مجمع 'آریوپاگوس' ایستاده، گفت: «ای مردان آتن، من شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته‌ام.<sup>۲۳</sup> زیرا همانطور که در شهر می‌گشتم و آنچه را که شما می‌پرستید، مشاهده کردم، و مذبحی یافت‌م که بر آن نوشته شده بود: "به خدای ناشناخته". پس، آنچه را که شما به عنوان ناشناخته می‌پرستید، من همین به شما اعلان می‌کنم.

<sup>۲۴</sup> خدایی که جهان و آنچه را که در آن است آفرید، مالک آسمان و زمین است و در معابد ساخته شده توسط انسان ساکن نمی‌شود.<sup>۲۵</sup> و نه از دست‌ان انسان خدمت می‌شود، گویا به چیزی محتاج باشد، بلکه خود، به جمیع آدمیان حیات و نَفَس و همه چیز می‌بخشد.<sup>۲۶</sup> و هر قوم بشر را از یک انسان ساخت تا بر تمامی روی زمین ساکن شوند و زمان‌های معین و حدود مسکن‌های ایشان را مقرر فرمود.<sup>۲۷</sup> تا خدا را بطلبند و راه خود را به سوی او جستجو کنند و او را بیابند، با این حال او عملاً از هیچ‌یک از ما دور نیست.<sup>۲۸</sup> زیرا

در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم. چنانکه برخی از شاعران شما نیز گفته‌اند که به راستی که از نسل او می‌باشیم.

<sup>۲۹</sup> پس چون نسل خدا هستیم، نباید گمان کنیم که الوهیت مانند طلا یا نقره یا سنگ است که

## پولس و سیلاس در بیریه

<sup>۱۰</sup> برادران بی‌درنگ در شب، پولس و سیلاس را به بیریه روانه کردند و وقتی آنها به آنجا رسیدند، به کنیسه یهود رفتند.<sup>۱۱</sup> و این یهودیان از مردمان تسالونیک نجیب‌تر بودند، زیرا کلام را با اشتیاق پذیرفته، هر روز کتب مقدّس را بررسی می‌کردند تا ببینند آیا اینچنین است.<sup>۱۲</sup> پس، بسیاری از ایشان ایمان آوردند و جمعی بزرگ از زنان و مردان سرشناس یونانی نیز.

<sup>۱۳</sup> اما چون یهودیان تسالونیک مطلع شدند که پولس در بیریه نیز کلام خدا را موعظه می‌کند، به آنجا هم رفته، جماعات را تحریک کردند و شورانیدند.<sup>۱۴</sup> آنگاه برادران بی‌درنگ پولس را به سوی دریا روانه کردند، اما سیلاس و تیموتائوس در آنجا ماندند.<sup>۱۵</sup> راهنمایان پولس، او را تا آتن آوردند و پس از اینکه برای سیلاس و تیموتائوس دستور گرفتند که هر چه زودتر به پولس بپیوندند، آنجا را ترک گفتند.

## پولس در آتن

<sup>۱۶</sup> اما وقتی پولس در آتن منتظر ایشان بود، روح او در درونش به جوش آمد، زیرا دید که شهر پر از بتهاست.<sup>۱۷</sup> پس، در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و هر روز در بازار شهر با حاضران مباحثه می‌کرد.<sup>۱۸</sup> بعضی از فیلسوفان اپیکوری و رواقی نیز با او بنای مباحثه گذاشتند. بعضی گفتند: «این یاهوگو چه می‌خواهد بگوید؟» دیگران گفتند: «به نظر می‌رسد که واعظ خدایان بیگانه باشد.» زیرا که او عیسی و رستاخیز را وعظ می‌کرد.<sup>۱۹</sup> آنگاه او را گرفتند و به مجمع 'آریوپاگوس' بردند و گفتند: «آیا می‌شود

۱۹:۱۷ "آریوپاگوس" در لغت به معنی "تپه آریس" (یکی از خدایان یونان، معادل مریخ نزد رومی‌ها) است که تپه کوچکی بود در آتن. "آریوپاگوس" در کتاب اعمال رسولان به شورای معروف شهر آتن اشاره دارد که در آغاز بر تپه آریس تشکیل جلسه می‌داد و نام خود را از آن به عاریه گرفت.

۲۶:۱۷ در اصل یونانی: "یک خون".

۲۸:۱۷ احتمالاً اقتباس از اپیمیندیس که شاعری از جزیره کریت بود

۲۸:۱۷ اقتباس از قطعه شعری به نام فینومنا از شاعری به نام آراتوس است

گفت: «خونتان بر سر خودتان! من مبرا هستم. از این به بعد، نزد غیریهودیان می‌روم.»<sup>۷</sup> و آنجا را ترک کرد و به خانه مردی خداپرست به نام تیتوس یوستوس رفت که خانه‌اش در جوار کنیسه بود.<sup>۸</sup> کریسپوس، رئیس کنیسه، با تمام اهل خانه‌اش به خداوند ایمان آوردند. و بسیاری از اهالی قُرِنْتَس با شنیدن پیام پولس، به ایمان آمدند و تعمیم گرفتند.

<sup>۹</sup> شبی خداوند در رؤیا به پولس گفت: «مترس، بلکه سخن بگو و ساکت مباش،<sup>۱۰</sup> زیرا من با تو هستم و هیچ‌کس تو را اذیت نخواهد کرد و گزندی به تو نخواهد رساند، زیرا که در این شهر بسیاری را دارم که از آن من هستند»<sup>۱۱</sup> پس، پولس یک سال و شش ماه در آنجا ماند و کلام خدا را به آنها تعلیم می‌داد.

<sup>۱۲</sup> اما هنگامی که گالیو، والی آخائیه بود، یهودیان با هم متحد شدند و بر سر پولس تاختند و او را به نزد مسند والی آورده،<sup>۱۳</sup> گفتند: «این شخص مردم را مجاب می‌کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.»

<sup>۱۴</sup> اما وقتی پولس خواست سخن بگوید، گالیو به یهودیان گفت: «ای یهودیان، اگر جرم یا جنایتی در میان بود، دلیلی برای قبول شکایت شما می‌داشتم،<sup>۱۵</sup> اما از آنجا که مسئله بر سر سخنان و نامها و شریعت خودتان است، پس خودتان به آن رسیدگی کنید. من نمی‌خواهم داور چنین چیزها باشم.»<sup>۱۶</sup> و آنها را از مقابل مسند براند.<sup>۱۷</sup> آنگاه همه آنان سوسِتِنِس، رئیس کنیسه را گرفتند و او را در مقابل مسند والی زدند. اما گالیو هیچ اعتنا نکرد.

با هنر و خلاقیت انسان، تمثالی تراشیده شده باشد.<sup>۳۰</sup> خدا زمان‌های جهالت را چشم پوشید، اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می‌کند که توبه کنند.<sup>۳۱</sup> زیرا خدا روزی را مقرر کرده که جهان را به انصاف داوری خواهد کرد به واسطه مردی که تعیین کرده و با برخیزانیدنش از مردگان، همه را از این امر مطمئن ساخته است.»

<sup>۳۲</sup> حال، آنها زمانی که دربار رستاخیز مردگان شنیدند، بعضی مسخره نمودند، اما دیگران گفتند: «در این باره باز از تو خواهیم شنید.»<sup>۳۳</sup> پس پولس از میان ایشان بیرون رفت.<sup>۳۴</sup> اما چند نفر به او ملحق شدند و ایمان آوردند که در میان ایشان از جمله دیونسیوس، عضو مجمع 'آریوپاگوس'، و زنی به نام داماریس، و نیز چند نفر دیگر بودند.

### پولس در قُرِنْتَس

**۱۸** پس از این، پولس آتن را ترک کرد و به قُرِنْتَس رفت.<sup>۲</sup> و مردی یهودی، به نام آکیلا، از اهالی پونتوس را یافت که با همسرش پریسکیلا به تازگی از ایتالیا آمده بود، زیرا کلدیوس دستور داده بود که همه یهودیان، روم را ترک کنند. پس پولس به دیدار آنها رفت،<sup>۳</sup> و از آنجا که با ایشان هم حرفه بود، نزدشان ماند و به کار مشغول شد، زیرا آنان در کار خیمه دوزی بودند.<sup>۴</sup> و او هر سبت در کنیسه مباحثه کرده، می‌کوشید تا یهودیان و یونانیان را مجاب سازد.<sup>۵</sup> وقتی سیلاس و تیموتائوس از مقدونیه رسیدند، پولس خود را وقف موعظه کلام کرده، به یهودیان شهادت می‌داد که عیسی، همان مسیح است.<sup>۶</sup> اما چون ایشان با او مخالفت کردند و ناسزایش گفتند، او جامه‌اش را تکاند و به آنها

۲:۱۸ امپراطور روم

۵:۱۸ منظور «مسیح موعود»

۶:۱۸ «تکاندن جامه» مانند «برافشاندن غبار پایها» (نگاه کنید به ۵۱:۱۳)، نشان از آمدن غضب خدا داشت که مسئولیت آن به گردن خود افراد بود.

۱۲:۱۸ منظور، رهبران مذهبی یهود است

### پولس به آنطاکیه برمی‌گردد

نمود. <sup>۲۸</sup> زیرا در جمع به قوت با یهودیان مباحثه کرده، از کتب مقدّس ثابت می‌نمود که عیسی، همان مسیح است.

#### پولس در آفَسُس

و وقتی آپولوس در فَرِنْتُس بود، پولس **۱۹** پس از گذر از مناطق میانی، به آفَسُس رسید. در آنجا شاگردانی چند یافت <sup>۲</sup> و به ایشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح‌القدس را دریافت کردید؟»

گفتند: «نه، ما حتی نشنیده‌ایم که روح‌القدسی هست.»

<sup>۳</sup> به ایشان گفت: «پس به چه تعمیم یافتید؟» گفتند: «به تعمیم یحیی.»

<sup>۴</sup> پولس گفت: «یحیی، البته به تعمیم توبه، تعمیم داده، به قوم می‌گفت به آن که پس از او می‌آمد ایمان بیاورند، یعنی به عیسی.» <sup>۵</sup> چون این را شنیدند، در نام خداوند عیسی تعمیم گرفتند. <sup>۶</sup> و وقتی پولس دست بر آنان نهاد، روح‌القدس بر ایشان آمد، و به زبانها سخن گفتند و نبوّت کردند. <sup>۷</sup> و همه آنها حدود دوازده نفر بودند.

<sup>۸</sup> و وارد کنیسه شد و به مدّت سه ماه دلیرانه سخن می‌گفت و با آنان درباره پادشاهی خدا مباحثه می‌کرد و دلایل قاطع می‌آورد. <sup>۹</sup> اما چون بعضی سرسخت شدند و ایمان نیاوردند و پیش روی جماعت، 'طریقت' را بد می‌گفتند، او از آنها کناره گرفت و شاگردان را با خود برداشته، هر روزه در تالار تیرانوس به مباحثه می‌پرداخت. <sup>۱۰</sup> دو سال به این منوال گذشت تا تمامی سکنه آسیا، چه یهود و چه یونانی، کلام خداوند را شنیدند.

<sup>۱۸</sup> بعد از این، پولس روزهای بسیار در آنجا توقف کرد، و سپس برادران را وداع کرد و همراه با پریسکیلا و آکیلا از راه دریا عازم سوریه شد. او در کنخریه موی خود را تراشید، زیرا نذر کرده بود. <sup>۱۹</sup> وقتی به آفَسُس رسیدند، آنان را در آنجا رها کرد و خود به کنیسه رفت و با یهودیان به مباحثه پرداخت. <sup>۲۰</sup> و چون از او خواستند که مدتی با ایشان بماند، پولس نپذیرفت <sup>۲۱</sup> بلکه ایشان را وداع کرده، گفت: «اگر خدا بخواهد باز به نزد شما خواهم آمد.» پس از آفَسُس راهی دریا شد. <sup>۲۲</sup> وقتی به قیصریه فرود آمد، برآمده با کلیسا دیدار کرد و سپس راهی آنطاکیه شد. <sup>۲۳</sup> بعد از سپری کردن مدتی چند در آنجا، راهی شد و در نواحی غلاطیه و فریجیه مکان به مکان می‌گشت و همه شاگردان را تقویت می‌کرد.

#### آپولس در آفَسُس دلیرانه سخن می‌گوید

<sup>۲۴</sup> در آن ایام، شخصی یهودی، به نام آپولس، از اهالی اسکندریه، به آفَسُس آمد. او سخنوری ماهر بود و در کتب مقدّس مردی کارآمد؛ <sup>۲۵</sup> او در طریق خداوند تربیت یافته بود و در روح پر از شور، درباره عیسی سخن می‌گفت و به دقت تعلیم می‌داد، گرچه فقط از تعمیم یحیی آگاهی داشت. <sup>۲۶</sup> وی دلیرانه در کنیسه به سخن گفتن آغاز کرد، اما وقتی پریسکیلا و آکیلا او را شنیدند، او را به کناری بردند و طریق خدا را دقیقتر به وی آموختند.

<sup>۲۷</sup> و وقتی قصد سفر به آخائیه کرد، برادران تشویقش کردند و به شاگردان نوشتند که او را استقبال کنند. وقتی به آنجا رسید، کسانی را که به واسطه فیض ایمان آورده بودند، کمک بسیار

۲۲:۱۸ فعل یونانی «برآمده» در عهد جدید اغلب برای رفتن به اورشلیم به کار گرفته شده است. اورشلیم در بالای بلندی قرار دارد و از هر جای اسرائیل که بخواهی به اورشلیم سفر کنی، جاده به شکل سریلابی است و از این جهت واژه برآمدن استفاده می‌شده است. مترجمین می‌توانند کلمه اورشلیم را به این جمله اضافه کنند، زیرا که منظور همان است.

۹:۱۹ نهضت مسیحی در میان مردم به نام طریقت معروف شده بود.

۱۰:۱۹ منظور مناطق آسیایی امپراطوری روم

### پسران اسکویا

۱۱ و خدا به دست پولس معجزات خارق‌العاده ظاهر می‌ساخت،<sup>۱۲</sup> به طوری که مردم دستمالها و پیشبندهایی را که با بدن او تماس یافته بود، برای بیماران می‌بردند و بیماری از آنها می‌رفت و ارواح پلید از ایشان بیرون می‌آمد.

۱۳ پس تئی چند از جن‌گیرانِ دوره‌گرد یهودی نیز کوشیدند نام خداوند عیسی را بر کسانی که ارواح پلید داشتند، بخوانند و می‌گفتند: «به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند، شما را قسم می‌دهیم.»<sup>۱۴</sup> کسانی که چنین می‌کردند، هفت پسر اسکویا، یکی از سران کاهنان یهود بودند. اما روح پلید در پاسخ آنها گفت: «عیسی را می‌شناسم، پولس را هم می‌شناسم، اما شما کیستید؟»<sup>۱۶</sup> پس مردی که روح پلید داشت بر آنها جسته، بر ایشان زور آور شد و غلبه یافت به حدی که برهنه و زخمی از آن خانه گریختند.

۱۷ و این امر بر همه ساکنان افسس، چه یهود و چه یونانی، معلوم شد. و ترس بر همه آنان مستولی گشت و نام خداوند عیسی محترم داشته شد. ۱۸ و بسیاری از آنان که حال ایمان آورده بودند، آمده، اعتراف کردند و اعمال خود را افشا می‌نمودند. ۱۹ بسیاری از آنان که سحر‌بازی می‌کردند، کتابهای خود را آوردند و در حضور همه سوزاندند. چون قیمت کتابها را حساب کردند، پنجاه هزار دِرْهَم بود. ۲۰ به اینطور، کلام خداوند منتشر می‌شد و قوت می‌گرفت.

### شورش در افسس

۲۱ پس از این وقایع، پولس در روح مصمم شد که از راه مقدونیه و آخائیه، به اورشلیم برود و می‌گفت: «پس از رفتنم به آنجا، باید روم را نیز ببینم.»<sup>۲۲</sup> و دو نفر از دستیارانش، تیموتائوس و اِراستوس را به مقدونیه فرستاد و خود مدتی در آسیا ماند.

۲۳ در این زمان، آشوبی بزرگ درباره 'طریقت' بر پا شد. ۲۴ زیرا مردی نقره ساز به نام دیمیتریوس که تمثالهای نقره از آرتیمیس می‌ساخت و از این راه درآمد هنگفتی عاید صنعتگران کرده بود، ۲۵ ایشان و کسانی را که در حرفه مشابه بودند، جمع کرد و گفت: «ای مردان، می‌دانید که دارایی ما از این حرفه است. ۲۶ همانطور که می‌بینید و می‌شنوید، که نه تنها در افسس، بلکه تقریباً در همه آسیا، این پولس بسیاری از مردم را متقاعد و گمراه کرده، می‌گوید که خدایانی که به دست ساخته می‌شوند، خدایان نیستند. ۲۷ و خطر هست که نه تنها کسب ما بی‌اعتبار شود، بلکه معبد الهه بزرگ آرتیمیس هم ناچیز شمرده شود و عظمت او که در تمام آسیا و جهان پرستیده می‌شود، از بین برود.»

۲۸ وقتی این را شنیدند، خشمگین شده، فریاد زدند که: «بزرگ است آرتیمیس افسسیان!» ۲۹ پس شهر از آشوب پر شد و همه با هم به تماشاخانه هجوم بردند و گایوس و آریستارخوس را که اهل مقدونیه و از همراهان پولس بودند، با خود می‌کشیدند. ۳۰ اما وقتی پولس خواست که به میان جماعت برود، شاگردان او را نگذاشتند. ۳۱ حتی بعضی از بزرگان آسیا که از دوستان پولس بودند، نزد او فرستادند و اصرار کردند که به تماشاخانه پا نگذارد.

۳۲ اینک، بعضی یک چیز می‌گفتند و بعضی چیز دیگر، زیرا که جمع شدگان گیج بودند، و بسیاری از آنها نمی‌دانستند برای چه با هم جمع شده‌اند. ۳۳ بعضی از میان جماعت اسکندر را کشیدند که یهودیان او را پیش انداخته بودند. و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست دفاعی برای جماعت بیاورد. ۳۴ اما چون دریافتند که او یک یهودی است، همه یکصد، حدود دو ساعت فریاد می‌زدند: «بزرگ است آرتیمیس افسسیان!»

از روزهای عید فطیر، با کشتی از فیلیپی روانه شدیم و پنج روز بعد، در تروآس به آنان پیوستیم و هفت روز در آنجا ماندیم.

### إفتیخُس از مرگ زنده می‌شود

<sup>۷</sup> در اولین روز هفته، وقتی برای شکستن نان جمع شده بودیم، پولس با ایشان سخن گفت، و چون روز بعد عازم سفر بود، سخنانش را تا نیمه شب طول داد. <sup>۸</sup> در بالاخانه‌ای که جمع شده بودیم، چراغ بسیار بود. <sup>۹</sup> و جوانی به نام إفتیخوس که کنار پنجره نشسته بود، همینطور که پولس به سخنانش ادامه می‌داد، به خوابی عمیق فرو رفت و از طبقه سَوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند. <sup>۱۰</sup> اما پولس پایین رفت و بر او خم شد و او را در آغوش خود گرفته، گفت: «نترسید، زیرا که حیاتش در اوست.» <sup>۱۱</sup> و وقتی که بالا رفته نان را شکست و خورد، تا سپیده دم به گفتگو با ایشان ادامه داد، و سپس آنجا را ترک کرد. <sup>۱۲</sup> و آن جوان را زنده به خانه بردند و تسلی عظیم یافتند.

<sup>۱۳</sup> اما ما سوار کشتی شده، روانه آسوس شدیم تا در آنجا طبق قرار پولس، او را به کشتی بیاوریم، زیرا خواسته بود که خود از راه خشکی برود. <sup>۱۴</sup> پس چون او با ما در آسوس ملاقات کرد، او را به کشتی آوردیم و به میتیلینی رفتیم. <sup>۱۵</sup> از آنجا با کشتی روانه شدیم و روز بعد به مقابل خیوس رسیدیم و فردای آن روز به ساموس رفتیم و روز بعد، به میلیتوس رسیدیم. <sup>۱۶</sup> زیرا پولس تصمیم داشت از راه دریا از کنار اَفِسُس بگذرد تا وقتی را در آسیا صرف نکند، زیرا عجله داشت که اگر ممکن شود، روز پنتیکاست در اورشلیم باشد.

<sup>۳۵</sup> و بعد از آنکه ناظر شهر جماعت را آرام کرده بود، گفت: «ای مردان اَفِسُس، کیست که نداند شهر اَفِسُس نگهبان معبد آرتِمیس بزرگ است و آن سنگ مقدس که از آسمان نازل شده است؟ <sup>۳۶</sup> پس چون این چیزها را نتوان انکار نمود، باید آرام باشید و به تعجیل کاری نکنید. <sup>۳۷</sup> زیرا این مردان را که به اینجا آورده‌اید، نه به معبد پی‌حرمتی کرده‌اند و نه به الهه ما کفر گفته‌اند. <sup>۳۸</sup> اگر دیمیتریوس و همکارانش از کسی شکایت دارند، محکمه‌ها باز و حاکمان حاضرند. می‌توانند بر علیه یکدیگر شکایات خود را به آنجا ببرند. <sup>۳۹</sup> اما اگر به دنبال چیز دیگری هستید، باید در انجمن شهر حل و فصل شود. <sup>۴۰</sup> چون ما امروز در این خطر هستیم که اتهام شورش بر ما زنده، زیرا که هیچ علتی برای توجیه این آشوب نیست.» <sup>۴۱</sup> و وقتی اینها را گفت، جمع شدگان را متفرق ساخت.

### پولس در مقدونیه و یونان

**۲۰** وقتی سروصدا آرام گرفت، پولس به دنبال شاگردان فرستاد و پس از تشویق ایشان، خداحافظی کرد و عازم مقدونیه شد. <sup>۲</sup> و از آن نواحی گذر کرد و آنها را تشویق بسیار کرده، به یونان آمد. <sup>۳</sup> پس سه ماه در آنجا ماند و چون در راه سفر به سوریه، یهودیان علیه او توطئه چیدند، تصمیم گرفت از راه مقدونیه بازگردد. <sup>۴</sup> همراهان او، سوپاتر از بیریه، پسر پیرهوس، و آریستارخوس و سکوندوس از مردمان تسالونیکی، و گایوس از دِریه، و تیموتائوس، و از مردم آسیا تیخیکوس و تروفیموس بودند. <sup>۵</sup> آنان جلوتر رفتند و در تروآس منتظر ما شدند. <sup>۶</sup> ولی ما پس

۲:۲۰ منظور ایمانداران

۳:۲۰ منظور رهبران مذهبی یهود است

۷:۲۰ منظور مراسم «شام خداوند» است

۱۶:۲۰ عید بزرگ یهودی

### پولس با مشایخ افسس صحبت می کند

۱۷ پس از میلیتوس به افسس فرستاد و مشایخ کلیسا را نزد خود خواند. ۱۸ و وقتی آنها به نزدش آمدند، به ایشان گفت: «شما خود می دانید که از روز اول که پا به آسیا گذاشتم، چگونه در همه اوقات با شما به سر برده ام، ۱۹ که در کمال فروتنی و با اشکها و سختی هایی که از توطئه یهودیان بر من واقع شده بود، خداوند را خدمت کرده ام. ۲۰ و چگونه از اعلان هر چیزی که برای شما مفید بود، دریغ نداشته ام، بلکه در جمع و خانه به خانه به شما تعلیم داده ام. ۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت داده ام.

۲۲ و حال، به الزام روح به اورشلیم می روم و نمی دانم در آنجا برایم چه پیش خواهد آمد؛ ۲۳ جز آنکه روح القدس در هر شهر به من شهادت می دهد که حبس و عذاب در انتظار من است. ۲۴ اما جان خود را بی ارزش و هیچ می شمارم، فقط اگر دور خود را به پایان رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی دریافت کرده ام، که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.

۲۵ و حال، می دانم هیچ یک از شما که من در میانتان گشته و به پادشاهی خدا موعظه کرده ام، دیگر روی مرا نخواهد دید. ۲۶ پس امروز به شما شهادت می دهم که من از خون همه بی گناه هستم، ۲۷ زیرا در اعلان اراده کامل خدا به شما کوتاهی نکرده ام. ۲۸ پس مراقب خود و تمامی گله ای که روح القدس شما را به نظارت بر آن تعیین کرده است، باشید و کلیسای خدا را که آن را به خون خود خریده است، رسیدگی کنید. ۲۹ می دانم بعد از رفتنم، گرگهای درنده به میان شما خواهند آمد که به گله رحم نخواهند کرد. ۳۰ و از میان خود شما کسانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را به دنبال خود کشند. ۳۱ پس هشیار باشید و

به خاطر آورید که من سه سال تمام، شب و روز، از هشدار دادن به هر یک از شما با اشکها، باز نایستادم.

۳۲ اکنون شما را به خدا و به کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع کسانی که تقدیس شده اند، میراث بخشد. ۳۳ به نقره یا طلا یا لباس کسی طمع نورزیدم. ۳۴ شما خود می دانید که این دستها، در رفع نیازهای من و همراهانم خدمت کرده است. ۳۵ در همه چیزها به شما نشان داده ام که باید چنین سخت کار کنیم و ضعیفان را دستگیری نماییم، و سخنان خداوند عیسی را به یاد آوریم که چگونه خود فرمود: «دادن بیشتر از گرفتن مبارک است.»

۳۶ و وقتی این سخنان را گفت، زانو زد و با همه ایشان دعا کرد. ۳۷ و همه گریه بسیار کرده، پولس را در آغوش کشیدند و وی را بوسیدند. ۳۸ آنچه بیش از همه غمگینشان می ساخت، این سخن بود که گفت «دیگر روی مرا نخواهید دید.» پس تا کشتی او را همراهی کردند.

### پولس به اورشلیم می رود

۲۱ پس از جدا شدن از آنها، راهی سفر دریا شدیم و تا 'کوس' مستقیم پیش رفتیم و روز بعد، به رودس و از آنجا به پاتارا رسیدیم. ۲ و کشتی ای یافتیم که عازم فینیقیه بود. بر آن سوار شدیم و حرکت کردیم. ۳ وقتی قبرس را در سمت چپ خود دیدیم، از آن گذشته، به سمت سوریه رفتیم و در صور پیاده شدیم، زیرا که در آنجا می بایست بار کشتی را تخلیه می کردند. ۴ و شاگردان را یافته، هفت روز در آنجا ماندیم. آنان به هدایت روح به پولس گفتند به اورشلیم نرو. ۵ وقتی در آنجا روزهای ما به پایان رسید، ایشان را ترک کردیم و عازم سفر شدیم، و همه آنان با زنان و فرزندان ما را تا بیرون شهر همراهی کردند و در ساحل زانو زده، دعا کردیم. ۶ پس

۲۰ و ایشان چون این را شنیدند، خدا را تمجید کردند. آنگاه به پولس گفتند: «ای برادر، می بینی که چندین هزار یهودی ایمان آورده اند و همه آنان در شریعت غیورند. ۲۱ و دربارهاش شنیده اند که تو همه یهودیانی را که در میان غیریهودیان هستند، تعلیم می دهی که از موسی برگردند و می گوئی که فرزندان خود را ختنه نکنند و مطابق رسوم ما رفتار نمایند. ۲۲ پس چه باید کرد؟ مسلما آنها خواهند شنید که تو آمده ای. ۲۳ پس آنچه به تو می گوئیم، انجام بده. چهار مرد نزد ما هستند که نذری دارند. ۲۴ این مردان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده تا سرهای خود را بتراشند. بدین ترتیب همه خواهند دانست که آنچه درباره تو شنیده اند، هیچ است، بلکه تو خود نیز شریعت را رعایت کرده، در آن زندگی می کنی. ۲۵ اما درباره غیریهودیان که ایمان آورده اند، ما حکم خود را در نامه ای فرستادیم که ایشان باید از قربانی بتها، از خون، از حیوانات خفه شده و از بی عفتی جنسی بپرهیزند.»

۲۶ پس پولس آن اشخاص را با خود برداشت و روز بعد خود را با ایشان تطهیر کرد و به معبد رفت تا تاریخ پایان روزهای تطهیر را اعلان کند و برای هر یک از ایشان هدیه ای تقدیم نماید.

### پولس در معبد دستگیر می شود

۲۷ وقتی پایان آن هفت روز نزدیک می شد یهودیانی از آسیا، او را در معبد دیده، تمامی جماعت را شوراندند و دست بر او انداخته، ۲۸ فریاد می زدند: «ای مردان اسرائیل، کمک کنید! این همان مرد است که هر کس را در هر جا بر ضد مردم و شریعت و این مکان تعلیم می دهد. علاوه بر آن، حتی یونانیان را به معبد آورده، این مکان مقدس را نجس کرده است.» ۲۹ زیرا قبلا تروفیموس افسوسی را در شهر با پولس دیده بودند و می پنداشتند که پولس او را به معبد آورده است.

از خداحافظی از یکدیگر، سوار کشتی شدیم، و ایشان به خانه های خود برگشتند.

۷ وقتی سفر دریا را از صور به پایان رساندیم، به پتولامائیس رسیدیم و با برادران دیدار کردیم و یک روز با ایشان ماندیم. ۸ روز بعد، آنجا را ترک کردیم و به قیصریه آمدیم و به منزل فیلیپس مبشر، یکی از آن هفت نفر، وارد شدیم و نزدش ماندیم. ۹ او چهار دختر مجرد داشت که نبوت می کردند.

۱۰ و چون چند روز آنجا ماندیم، نبی ای به نام آگبوس از یهودیه رسید. ۱۱ او نزد ما آمد و کمربند پولس را گرفت و دستها و پایهای خود را با آن بست و گفت: «روح القدس می گوید: "یهودیان اورشلیم صاحب این کمربند را به اینطور خواهند بست و به دست غیریهودیان خواهند سپرد."»

۱۲ وقتی این را شنیدیم، ما و افراد آنجا به پولس التماس کردیم که به اورشلیم نرود. ۱۳ آنگاه پولس جواب داد: «چه می کنید که گریان شده، دل مرا می شکنید؟ زیرا که من حاضرم به خاطر نام خداوند عیسی نه تنها زندانی شوم، بلکه حتی در اورشلیم بمیرم.» ۱۴ و چون او متقاعد نمی شد، باز ایستادیم و گفتیم: «آنچه خواست خداوند است، بشود.»

۱۵ پس از آن روزها، آماده شدیم و به طرف اورشلیم رفتیم. ۱۶ و چند نفر شاگرد از قیصریه همراهمان آمده، ما را به خانه مناسون از اهالی قپرس که یکی از شاگردان قدیمی بود، آوردند که میهمان او باشیم.

### پولس با یعقوب دیدار می کند

۱۷ وقتی به اورشلیم رسیدیم، برادران به شادی ما را پذیرفتند. ۱۸ در روز بعد با پولس به دیدار یعقوب رفتیم و همه مشایخ حضور داشتند. ۱۹ پس از سلام به آنها، پولس از آنچه خدا به وسیله خدمت او در میان غیر یهودیان انجام داده بود، یک به یک به تفصیل بیان کرد.

۲ پس چون شنیدند که ایشان را به زبان عبرانی خطاب می‌کند، بیشتر ساکت شدند. پس او گفت: «من یک یهودی هستم، متولد ترسوس کیلیکیه، اما در این شهر بزرگ شده‌ام و در خدمت گاملائیل برطبق شریعت دقیق پدرانمان تعلیم یافته، برای خدا غیور بودم، چنانکه همگی شما امروز هستید.»<sup>۴</sup> من این 'طریقت' را تا به مرگ جفا می‌رساندم، مردان و زنان را گرفتار کرده، به زندان می‌انداختم،<sup>۵</sup> چنانکه کاهن اعظم و همه مشایخ شورا می‌توانند بر من شهادت دهند. من از ایشان نامه‌ها برای برادران گرفتم و عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا بودند، بگیرم و در بند به اورشلیم آورم تا مجازات شوند.

۶ وقتی در طی راه به دمشق نزدیک می‌شدم، حوالی ظهر، ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من تابید. ۷ بر زمین افتادم و صدایی شنیدم که به من می‌گفت: «ای شائول، ای شائول، چرا مرا عذاب می‌دهی؟»

۸ جواب دادم: «ای خداوند، تو کیستی؟»

و او مرا گفت: «من آن عیسای ناصری هستم که تو، او را عذاب می‌دهی.»<sup>۹</sup> حال، آنها که با من بودند، نور را دیدند، اما صدای آن کس را که با من سخن می‌گفت، متوجه نشدند.

۱۰ گفتم: «ای خداوند، چه کنم؟»

و خداوند به من گفت: «برخیز، و به دمشق برو و در آنجا به تو گفته خواهد شد که چه چیزی برایت مقرر است که انجام دهی.»<sup>۱۱</sup> و از آنجا که از شدت درخشش آن نور قادر به دیدن نبودم، آنها که با من بودند، دستم را گرفتند و به دمشق آمدم.

۱۲ آنگاه مردی دیندار بر طبق شریعت که در دمشق می‌زیست، خنانیا نام، که نزد همه یهودیان، نیکنام بود،<sup>۱۳</sup> به نزد من آمد و در کنار من ایستاده، گفت: «ای برادر شائول، بینا شو.» در همان ساعت، بینایی خود را بازیافتم و او را دیدم.

۳۰ آنگاه در تمامی شهر آشوب شد، و مردم با هم هجوم آوردند. آنها پولس را گرفتند و از معبد بیرون کشیدند و بی‌درنگ درها بسته شد.<sup>۳۱</sup> و چون سعی داشتند او را بکشند، خبر به فرمانده سپاهیان روی رسید که تمام اورشلیم مغشوش شده است.<sup>۳۲</sup> او بی‌درنگ سربازان و فرماندهان را برداشت و به سوی آنها تاخت. و چون ایشان فرمانده و سربازان را دیدند، از زدن پولس دست برداشتند.

۳۳ سپس فرمانده نزدیک آمد، پولس را گرفت و دستور داد او را با دو زنجیر ببندند. آنگاه پرسید که او کیست و چه کرده است.<sup>۳۴</sup> در جماعت بعضی‌ها یک چیز فریاد می‌زدند و بعضی‌ها چیزی دیگر. و چون فرمانده به سبب سروصدان توانست حقیقت امر را بفهمد، دستور داد تا او را به قلعه ببرند.<sup>۳۵</sup> و وقتی به پله‌ها رسید، به خاطر خشونت آن جماعت، پولس عملاً توسط سربازان حمل می‌شد.<sup>۳۶</sup> زیرا گروهی که به دنبال آنها می‌آمد، فریاد می‌زدند: «او را بکشید!»

### پولس با مردم سخن می‌گوید

۳۷ در آن حینی که پولس عنقریب به قلعه آورده می‌شد، به فرمانده گفت: «آیا اجازه هست چیزی به شما بگویم؟»

فرمانده گفت: «تو یونانی می‌دانی؟<sup>۳۸</sup> مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش شورشی بر پا کرد و چهار هزار آدمکش را با خود به بیابان برد؟»<sup>۳۹</sup> پولس پاسخ داد: «من یهودی هستم از ترسوس کیلیکیه، شهروند شهری که بی‌نام و نشان نیست. تمنا دارم اجازه دهید با مردم سخن بگویم.»

۴۰ و چون اجازه داد، پولس بر پله‌ها ایستاد و با دست خود به مردم اشاره کرد. و وقتی سکوت کامل برقرار شد، ایشان را به زبان عبرانی خطاب کرده، گفت:

۲۲ «ای برادران و ای پدران، دفاعیه مرا که اکنون به حضورتان می‌رسانم، بشنوید.»

۲۷ پس فرمانده آمد و به او گفت: «به من بگو، آیا تو شهروند رومی هستی؟»  
گفت: «بله.»  
۲۸ فرمانده جواب داد: «من این شهروندی را به مبلغی گزاف خریده‌ام.»  
پولس گفت: «اما من یک شهروند به دنیا آمده‌ام!»  
۲۹ پس آنان که قرار بود از او بازخواست کنند، بی‌درنگ خود را کنار کشیدند و فرمانده نیز ترسان گشت، زیرا فهمید که پولس یک شهروند رومی است و او وی را بسته بوده.

### پولس در حضور شورا

۳۰ لیکن فردای آن روز، چون فرمانده می‌خواست دلیل واقعی را بداند که او چرا توسط یهودیان متهم شده است، وی را از بند آزاد کرد و دستور داد سران کاهنان و همه اعضای شورا حاضر شوند. و پولس را پایین آورد و در مقابل ایشان برپا داشت.

۲۳ پس پولس بر اعضای شورا به دقت نگریسته، گفت: «ای برادران، من تا به امروز با وجدانی پاک در حضور خدا زندگی کرده‌ام.»<sup>۲</sup> کاهن اعظم، خنانیا، به کسانی که کنار پولس ایستاده بودند، دستور داد تا بر دهانش بزنند.<sup>۳</sup> آنگاه پولس به او گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته‌ای تا مطابق شریعت مرا داوری کنی، اما برخلاف شریعت، دستور می‌دهی که مرا بزنند؟»

۴ کسانی که نزدیک ایستاده بودند، گفتند: «به کاهن اعظم خدا اهانت می‌کنی؟»  
پولس گفت: «ای برادران، نمی‌دانستم که کاهن اعظم است؛ زیرا نوشته شده: "پیشوای قوم خود را بد مگو."  
۱ حال، وقتی پولس فهمید که بعضی صدوقی

و بعضی قریسی هستند، با صدای بلند در شورا گفت: «ای برادران، من قریسی هستم، یک

۱۴ او گفت: "خدای پدران ما تو را برگزیده تا اراده او را بدانی و آن صالح را ببینی و از دهانش آوازی بشنوی.<sup>۱۵</sup> زیرا تو نزد جمیع مردم شاهدهی برای او خواهی بود از آنچه که دیده و شنیده‌ای.  
۱۶ و حال چرا منتظری؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، از گناهانت پاک شو."  
۱۷ چون به اورشلیم بازگشتم و در معبد دعا می‌کردم که به جلسه رفتم<sup>۱۸</sup> و او را دیدم که به من می‌گفت: "بشتاب و هر چه زودتر از اورشلیم روانه شو، زیرا شهادت تو را درباره من نخواهند پذیرفت."

۱۹ و گفتم: "ای خداوند، ایشان می‌دانند که من در هر کنیسه آنانی را که به تو ایمان داشتند، به زندان می‌انداختم و می‌زدم.<sup>۲۰</sup> و چون خون شاهد تو استیفاں را می‌ریختند، من نیز ایستادم و رضا به آن دادم و لباسهای قاتلان او را نگاه می‌داشتم."  
۲۱ او به من گفت: "برو؛ زیرا من تو را به جاهای دور نزد غیریهودیان می‌فرستم."  
پولس و فرمانده رومی

### پولس و فرمانده رومی

۲۲ آنها تا این سخن به پولس گوش دادند، آنگاه صدایشان را بلند کردند و فریاد زدند: «چنین شخص را از روی زمین بردارید که زنده ماندنش جایز نیست.»

۲۳ و چون فریاد می‌زدند و لباسهای خود را می‌انداختند و خاک به هوا پرت می‌کردند،  
۲۴ فرمانده دستور داد پولس را به قلعه برده، او را به شلاق بازخواست کنند تا بفهمد به چه سبب این چنین ضد او فریاد می‌زنند.<sup>۲۵</sup> اما وقتی که او را برای شلاق زدن می‌بستند، پولس به افسری که آنجا ایستاده بود، گفت: «آیا از نظر قانون این اجازه را دارید که یک شهروند رومی را بدون محاکمه شلاق بزنید؟»

۲۶ افسر چون این را شنید، نزد فرمانده رفت و به او گفت: «می‌دانی چه می‌کنی؟ زیرا که این مرد شهروند رومی است.»

او دارد.»<sup>۱۸</sup> پس او را برداشته نزد فرمانده برد و گفت: «پولس زندانی مرا خواند و از من خواست که این جوان را نزد شما بیاورم؛ چرا که چیزی برای گرفتن به شما دارد.»

<sup>۱۹</sup> فرمانده دست مرد جوان را گرفت و او را به کناری کشیده، در خلوت از او پرسید: «چه چیز است که باید به من بگویی؟»

<sup>۲۰</sup> او گفت: «یهودیان توافق کرده‌اند از شما بخواهند که فردا پولس را به حضور شورا بیاورید، که گویا می‌خواهند دقیقتر درباره او تحقیق کنند.»<sup>۲۱</sup> از جانب آنها متقاعد نشوید، زیرا بیش از چهل نفر از ایشان در کمین او نشسته‌اند که سوگند خورده، با هم متحد هستند که تا او را نگشند، چیزی نخورند و ننوشند، و اکنون آماده و منتظر اجازه شما هستند.»

<sup>۲۲</sup> پس فرمانده، جوان را مرخص کرده، او را قدغن کرد که: «به هیچکس نگو که مرا از این چیزها مطلع کردی.»

### پولس به نزد فلیکس فرستاده شد

<sup>۲۳</sup> آنگاه او دو نفر از افسران را خواند و گفت: «دویست سرباز، به همراه هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار آماده کنید تا در ساعت سوم از شب به قیصریه بروند.»<sup>۲۴</sup> برای پولس نیز مژکی فراهم کنید که سوار شود و او را سالم به فلیکس والی تحویل دهید.»

<sup>۲۵</sup> و نامه‌ای بدین مضمون نوشت:

<sup>۲۶</sup> «از گلودیوس لیسپاس،

به عالیجناب فلیکس والی:

سلامها،

<sup>۲۷</sup> این مرد توسط یهودیان گرفته شده

بود و نزدیک بود که توسط آنها کشته

شود، که با سربازان رسیدم و نجاتش

دادم، زیرا شنیده بودم که شهروند رومی

است.<sup>۲۸</sup> و چون می‌خواستم بدانم که

به چه جرمی او را متهم می‌کنند، به

فَریسی زاده. به سبب امید به رستاخیز مردگان است که در محاکمه‌ام.»<sup>۷</sup> چون این را گفت، میان فَرِسیان و صدوقیان اختلاف درگرفت و جماعت دو دسته شد،<sup>۸</sup> زیرا که صدوقیان می‌گویند که نه قیامت هست، نه فرشته، و نه روح. اما فَرِسیان به همه اینها معتقد هستند.

<sup>۹</sup> آن موقع غوغایی عظیم بر پا شد و برخی از معلمین شریعت از فرقه فَرِسی برخاستند و سخت مجادله کرده، گفتند: «در این مرد هیچ خطا نیافته‌ایم. اگر یک روح و یا یک فرشته با او سخن گفته باشد، چه؟»<sup>۱۰</sup> و چون غوغا به خشونت کشیده شد، فرمانده از ترس اینکه پولس را تکه - پاره کنند، به سربازان دستور داد به پایین روند و پولس را از میان ایشان دور کنند و به درون قلعه آورند.

<sup>۱۱</sup> در همان شب، خداوند کنارش ایستاد و گفت: «دل قوی دار، زیرا چنانکه در اورشلیم درباره من شهادت دادی، در روم نیز به این شکل باید شهادت دهی.»

### توطئه قتل پولس

<sup>۱۲</sup> وقتی روز شد، یهودیان توطئه چیدند و سوگند خورده، با هم متحد شدند که تا پولس را نگشند، چیزی نخورند و ننوشند.<sup>۱۳</sup> آنانی که درباره این با هم تباخی کردند، بیش از چهل نفر بودند.<sup>۱۴</sup> آنها نزد سران کاهنان و مشایخ رفتند و گفتند: «ما شدیداً سوگند خورده، با هم متحد شده‌ایم که تا پولس را نکشیم، چیزی نخوریم.»<sup>۱۵</sup> پس حال شما و اعضای شورا به فرمانده اطلاع بدهید که او را نزد شما بیاورد، که گویا می‌خواهید دقیقتر درباره او تحقیق کنید. و ما آماده‌ایم قبل از رسیدنش او را بکشیم.»

<sup>۱۶</sup> خواهرزاده پولس از کمین ایشان باخبر شد و به قلعه رفت و به پولس گفت.

<sup>۱۷</sup> پولس یکی از افسران را خواند و گفت: «این جوان را نزد فرمانده ببر، زیرا چیزی برای گفتن به

خواست که معبد را بی حرمت کند؛ لیکن ما دستگیرش کردیم. و خواستیم مطابق شریعت خود محاکمه اش کنیم<sup>۷</sup> اما لیسایس فرمانده آمد و او را به زور از دست ما بیرون آورد،<sup>۸</sup> و به مدعیان او دستور داد تا به حضور شما بیایند. بعد از بازخواست او، شما خود، حقیقت هر آنچه که او را به آن متهم می کنیم، خواهید دانست.»<sup>۹</sup> یهودیان نیز در این اتهام متفق شده، گفته های او را تأیید کردند.

<sup>۱۰</sup> و وقتی والی به پولس اشاره کرد که سخن بگوید، او پاسخ داد: «از آنجا که می دانم سالیان بسیار است که بر این ملت قاضی هستید، پس با کمال میل، دفاع خود را عرضه می دارم. <sup>۱۱</sup> شما می توانید تحقیق کنید که بیش از دوازده روز نیست که برای عبادت به اورشلیم رفتم،<sup>۱۲</sup> و ایشان مرا در معبد در حال منازعه با هیچ کس و شورانیدن هیچ جمع نیافتند، چه در معبد و چه در کنیسه های شهر. <sup>۱۳</sup> آنها نمی توانند اتهاماتی را که بر من می زنند، ثابت کنند. <sup>۱۴</sup> اما این را نزد شما اعتراف می کنم که مطابق طریقتی که ایشان آن را بدعت می خوانند، من خدای پدرانمان را عبادت می کنم، به آنچه که در تورات و کتب پیامبران نوشته شده، اعتقاد دارم،<sup>۱۵</sup> و همانند ایشان امیدم بر خداست که قیامتی خواهد بود، هم برای نیکان و هم برای بدان. <sup>۱۶</sup> از این رو، همیشه سخت می کوشم تا نسبت به خدا و مردم با وجدانی پاک زندگی کنم.

<sup>۱۷</sup> حال پس از چندین سال آمده ام تا برای ملت خود صدقات بیاورم و قربانی ها تقدیم کنم. <sup>۱۸</sup> زمانی که این را به جای می آوردم، ایشان مرا در حالی که تظہیر کرده بودم، در معبد یافتند بدون هیچ جماعت و یا آشوبی - فقط چند یهودی از آسیا. <sup>۱۹</sup> ایشان نیز باید در اینجا در نزد شما حاضر می شدند تا اگر اتهامی به ضد من دارند، بگویند. <sup>۲۰</sup> یا این مردان خود بگویند که چه خطایی در من یافتند وقتی در حضور شما ایستادم،<sup>۲۱</sup> جز اینکه در میان آنان با صدای بلند

نزد شورایشان آوردم. <sup>۲۹</sup> و فهمیدم که اتهامش مربوط به شریعت خودشان است، لیکن جرمی مرتکب نشده که سزاوار مرگ یا حبس باشد. <sup>۳۰</sup> و وقتی آگاه شدم که به ضد این مرد توطئه ای در کار است، بی درنگ او را نزد شما فرستادم و به اتهام زندگانش نیز دستور دادم تا شکایتی را که بر علیه او دارند، در حضور شما به عرض رسانند.»

<sup>۳۱</sup> پس سربازان طبق دستوری که داشتند، پولس را برداشته، شبانه او را به آنتیپاتریس آوردند. <sup>۳۲</sup> و روز بعد خود به قلعه بازگشتند تا سواران به همراه او بروند. <sup>۳۳</sup> وقتی ایشان به قیصریه آمدند و نامه را به والی تحویل دادند، پولس را نیز به حضور او آوردند. <sup>۳۴</sup> او پس از خواندن نامه، پرسید که از کدام ولایت است. و وقتی دانست که اهل کیلیکیه است،<sup>۳۵</sup> گفت: «زمانی که شاکیان رسیدند، سخن تو را خواهم شنید.» و دستور داد تا او را در کاخ هیروودیس تحت مراقبت نگاه دارند.

### پولس در حضور فلیکس در قیصریه

**۲۴** پنج روز بعد، کاهن اعظم، حنانيا، با چند نفر از مشایخ و وکیلی به نام تروتوس، رسیدند. آنها شکایت خود را به ضد پولس به حضور والی عرضه داشتند. <sup>۲</sup> و وقتی پولس را احضار کردند، تروتوس شکایت آغاز کرده، گفت: «ای عالیجناب فلیکس، نظر به اینکه، از وجودتان در آسیایس کامل هستیم، و دوراندیشی شما موجب بهبودی این ملت شده است،<sup>۳</sup> در هر جا و در هر وقت، این را با کمال قدردانی می پذیریم. <sup>۴</sup> لیکن تا زیاده مزاحم اوقات شما نشویم، استدعا دارم محبت کرده، عرض مان را مختصر بشنوید.

<sup>۵</sup> زیرا که ما این مرد را فتنه انگیز یافته ایم که در میان یهودیان سراسر جهان شورش به پا می کند و سردسته فرقه ناصری می باشد. <sup>۶</sup> او حتی

مرد خطایی باشد، شکایت خود را به ضدّ او مطرح کنند.»

<sup>۶</sup> فستوس پس از حدود هشت تا ده روز که با آنها بود، به قیصریه رفت. و روز بعد، بر مسند محکمه نشست و امر کرد تا پولس را بیاورند. <sup>۷</sup> چون او وارد شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، گردش ایستاده، اتهاماتی زیاد و سنگین بر او وارد می‌کردند، اما نتوانستند آنها را ثابت کنند. <sup>۸</sup> پولس در دفاع از خود گفت: «نه به شریعت یهود خطایی کرده‌ام، نه به معبد، و نه به قیصر.» <sup>۹</sup> لیکن فستوس که می‌خواست متّی بر یهودیان بگذارد، به پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا برای این اتهامات در حضور من محاکمه شوی؟»

<sup>۱۰</sup> اما پولس گفت: «در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آن می‌باید محاکمه شوم. من نسبت به یهودیان هیچ خطایی مرتکب نشده‌ام، چنانکه شما خود به خوبی می‌دانید. <sup>۱۱</sup> پس اگر خطایی کرده‌ام یا عملی که مستوجب مرگ باشد، از مردن ابایی ندارم. اما اگر اتهاماتی که اینان بر من می‌زنند، بنیادی ندارد، هیچ کس نمی‌تواند مرا به ایشان تسلیم کند. از قیصر دادخواهی می‌کنم.»

<sup>۱۲</sup> آنگاه فستوس پس از مشورت با اعضای شورای خود پاسخ داد: «از قیصر دادخواهی می‌کنی؟ پس به حضور قیصر خواهی رفت.»

### پولس در حضور آگریپاس و برنیکی

<sup>۱۳</sup> پس از گذشت چند روز، آگریپاس پادشاه و برنیکی برای خوشامدگویی فستوس، به قیصریه آمدند. <sup>۱۴</sup> چون روزهایی بسیار در آنجا می‌ماندند، فستوس قضیه پولس را با پادشاه در میان گذاشته، گفت: «مردی هست که فلیکس او را در زندان نگاه داشته است. <sup>۱۵</sup> و وقتی من در اورشلیم بودم، سران کاهنان و مشایخ یهود شکایتشان را به ضدّ او آوردند و خواستار محکومیتش شدند.

گفتم: "به خاطر قیامت مردگان است که امروز در حضور شما محاکمه می‌شوم."»

### پولس بازداشت باقی می‌ماند

<sup>۲۲</sup> لیکن فلیکس که به خوبی با طریقت آشنایی داشت، آنها را ساکت کرده، گفت: «وقتی لیسیاس فرمانده بیاید، در مورد شکایتان تصمیم خواهم گرفت.» <sup>۲۳</sup> آنگاه به افسر دستور داد تا پولس به شکل بازداشت نگه داشته شود، لیکن کمی آزادی داشته باشد و دوستانش ممانعت نکردند تا نیازهای او را برطرف کنند.

<sup>۲۴</sup> پس از چند روز فلیکس با همسرش دروسیلا که یهودی بود، آمد و پولس را طلبید و سخن او را درباره ایمان به مسیح عیسی شنید. <sup>۲۵</sup> و چون او استدلال کرد، فلیکس ترسان شد و گفت: «فعلاً برو. وقتی فرصتی کنم، باز تو را احضار خواهم کرد.» <sup>۲۶</sup> در ضمن، امیدوار بود که پولس پولی به او بدهد. از این رو، بارها احضارش می‌کرد و با او سخن می‌گفت.

<sup>۲۷</sup> پس از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس جانشین فلیکس شد. و فلیکس، چون خواست که بر یهودیان متّی گذارد، پولس را در زندان نگاه داشت.

### دادخواهی پولس به قیصر

**۲۵** فستوس سه روز بعد از رسیدنش به آن ولایت، از قیصریه به اورشلیم رفت. <sup>۲</sup> و سران کاهنان و بزرگان قوم یهود در حضور او اتهامشان را به ضدّ پولس ارائه دادند و اصرار ورزیده <sup>۳</sup> از او خواستند بر ایشان متّی نهاده، پولس را به اورشلیم بفرستند، زیرا در کمین بودند تا او را در راه بکشند. <sup>۴</sup> فستوس پاسخ داد که پولس در قیصریه نگاه داشته شده و او خود نیز قصد دارد که به زودی به آنجا برود. <sup>۵</sup> و گفت: «پس، رهبرانتان همراه من بیایند، و اگر در این

برای نوشتن داشته باشم.<sup>۲۷</sup> زیرا به نظرم منطقی نمی‌رسد که زندانی را بدون ذکر اتهاماتی که به ضد او هست، بفرستم.»

### دفاع پولس در حضور آگریاس

**۲۶** پس آگریاس به پولس گفت: «اجازه داری در دفاع از خود صحبت کنی.»

آنگاه پولس دست خود را دراز کرد و دفاعیه خود را عرضه داشت: <sup>۲</sup> «ای آگریاس پادشاه، خود را نیکبخت می‌شمارم که امروز در حضور شما، درباره همه اتهامات یهودیان از خود دفاع کنم،<sup>۳</sup> بخصوص اینکه می‌دانم شما با همه رسوم و مباحثات یهودیان آشنا هستید. از این رو استدعا دارم صبورانه مرا بشنوید.

<sup>۴</sup> شیوه زندگی من از جوانی، که از همان ابتدا در میان قوم خود و در اورشلیم به سر می‌بردم، بر تمامی یهودیان معلوم است. <sup>۵</sup> آنها از دیرباز می‌دانند، اگر بخواهند شهادت دهند که چون یک فریسی مطابق دقیقترین رسوم مذهبمان، زندگی کرده‌ام.<sup>۶</sup> و اینک به سبب امید من به وعده‌ای که خدا به پدرانمان داده، محاکمه می‌شوم.<sup>۷</sup> همانی که دوازده قبیله ما از صمیم قلب، شب و روز به امید دستیابی به آن عبادت می‌کنند. و ای پادشاه، به سبب همین امید است که یهودیان مرا متهم می‌کنند.<sup>۸</sup> چرا برای شما باور نکردنی است که خدا مردگان را بریزاند؟

<sup>۹</sup> من خود نیز معتقد بودم که می‌بایست در ضدیت با نام عیسی ناصری کارهای بسیار می‌کردم.<sup>۱۰</sup> و در اورشلیم هم چنین کردم. نه فقط بسیاری از مقدسین را با دریافت مجوز از روسای کاهنان در زندان حبس نمودم، بلکه وقتی به مرگ محکوم می‌شدند، به ضد آنها رأی می‌دادم.<sup>۱۱</sup> و بارها ایشان را در همه کنیسه‌ها مجازات کردم و کوشیدم وادارشان کنم تا کفر بگویند و در شدت خشم خود نسبت به آنها، ایشان را حتی تا شهرهای دور آزار رسانیدم.

<sup>۱۲</sup> به آنها جواب دادم که رومیان را رسم نیست که کسی را تسلیم کنند، پیش از آنکه متهم با اتهام زندگانش روبرو شود و فرصتی داشته باشد تا بتواند در مقابل اتهامات، از خود دفاع کند.<sup>۱۷</sup> پس وقتی که با هم در اینجا گرد آمدند، درنگ نکردم، بلکه روز بعد، بر مسندم نشستم و دستور دادم او را بیاورند.<sup>۱۸</sup> وقتی شاکیانش برخاستند، او را به هیچ یک از اتهاماتی که من انتظار داشتم، متهم نکردند.<sup>۱۹</sup> بلکه بر سر چند نکته در خصوص دین خود منازعه می‌کردند و در خصوص عیسی نامی که مرده بود، لیکن پولس اعلان می‌کرد که زنده است.<sup>۲۰</sup> چون من عاجز بودم از اینکه این‌گونه مسائل را چگونه بررسی کنم، از او پرسیدم آیا می‌خواهد به اورشلیم برود تا در آنجا برای آنها محاکمه شود.<sup>۲۱</sup> اما چون پولس از قیصر دادخواهی کرد و خواست تا صدور رأی او در حبس بماند، دستور دادم او را نگاه بدارند، تا بتوانم او را نزد قیصر بفرستم.<sup>۲۲</sup> آگریاس به فستوس گفت: «مایلم خودم سخنانش را بشنوم.»

گفت: «فردا او را خواهید شنید.»

<sup>۲۳</sup> پس، روز بعد، آگریاس و پرنیکی با کبکبه‌ای بزرگ آمدند و همراه با فرماندهان نظامی و مردان سرشناس شهر وارد تالار عام شدند. آنگاه به دستور فستوس، پولس را به داخل آوردند.<sup>۲۴</sup> فستوس گفت: «ای آگریاس پادشاه، و همه آنها که با ما هستید، این مرد را می‌بینید که تمامی جماعت یهود، چه در اورشلیم و چه در اینجا، نزد من شکایت کرده، فریاد می‌زنند که دیگر نباید زنده بماند.<sup>۲۵</sup> اما من دریافتم که او کاری سزاوار مرگ نکرده است. و چون او خود از قیصر دادخواهی کرد، تصمیم گرفتم که او را بفرستم.<sup>۲۶</sup> اما موردی مشخص ندارم که درباره او به سرورم بنویسم. از این جهت او را به حضور همه شما، بخصوص به حضور شما، ای آگریاس پادشاه، آورده‌ام تا پس از بررسی، شاید چیزی

### پولس از ایمان خود می گوید

را از دست داده‌ای! دانشی بسیاری، تو را دیوانه کرده است.»

۲۵ اما پولس گفت: «من دیوانه نیستم، عالیجناب فستوس، بلکه حقیقت را می گویم، سخنانم عاقلانه است. ۲۶ زیرا پادشاه از این امور آگاه است و من دلیرانه با ایشان سخن می گویم، چون یقین دارم هیچ یک از اینها از توجه ایشان به دور نمانده، چرا که این چیز در خلوت روی نداده است. ۲۷ ای آگریپاس پادشاه، آیا به پیامبران ایمان دارید؟ می دانم که دارید.»

۲۸ آگریپاس به پولس گفت: «به این زودی متقاعد می کنی که مسیحی شوم؟»

۲۹ پولس گفت: «از خدا می خواهم که دیر یا زود، نه تنها شما، بلکه همه کسانی که امروز مرا می شنوند، مثل من گردند، جز این زنجیرها!»

۳۰ آنگاه پادشاه برخاست و والی و پرنیکی و آنهایی که با ایشان نشستند، برخاستند. ۳۱ و وقتی بیرون می رفتند، به یکدیگر گفتند: «این مرد عملی سزاوار مرگ یا زندان نکرده است.»

۳۲ و آگریپاس به فستوس گفت: «اگر این مرد از قیصر دادخواهی نکرده بود، می شد او را آزاد کرد.»

### پولس از راه دریا به سوی روم

۲۷ پس چون تصمیم گرفته شد که از راه دریا به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به افسری از سپاه اگوستوس تحویل دادند که نامش یولیوس بود. ۲ و به یک کشتی از آدرامیتیوم سوار شدیم که به بندرهای ایالت آسیا می رفت. حرکت کردیم و آریستارخوس مقدونی، از تسالونیک، همراه ما بود.

۳ روز بعد به صیدون رسیدیم و یولیوس به پولس لطف کرد و اجازه داد نزد دوستان خود برود تا نیازهایش را تأمین کنند. ۴ و از آنجا روانه شده، از کناره بادپناه قپرس گذشتیم، زیرا باد مخالف ما بود. ۵ و بعد از آنکه در دریا در طول سواحل کیلیکیه و پامفیلیه پیش رفتیم، به میرا،

۱۲ در این میان، با اجازه و حکم سران کاهنان، به دمشق رفتم. ۱۳ هنگام نیمروز، ای پادشاه، در راه نوری از آسمان دیدم، درخشانتر از خورشید، که گرد من و همراهانم تابید. ۱۴ و وقتی همه به زمین افتادیم، صدایی شنیدم که به زبان عبرانی به من می گفت: "ای شائول، ای شائول، چرا مرا آزار می رسانی؟ تو را لگد زدن بر میخها دشوار است!" ۱۵ من گفتم: "ای خداوند، تو کیستی؟"

و خداوند گفت: "من عیسی هستم، همان که تو او را آزار می رسانی. ۱۶ لیکن برخیز و بر پای خود بایست، زیرا به این سبب به تو ظاهر شده‌ام تا تو را خادم و شاهد گردانم بر آنچه در آن مرا دیده‌ای و بر آنچه در آنها به تو ظاهر خواهم شد. ۱۷ من تو را از قوم خود و از غیریهودیانی که تو را نزدشان می فرستم، رهایی خواهم بخشید ۱۸ که چشمان ایشان را باز کنی، تا از تاریکی به نور، و از قدرت شیطان به سوی خدا بازگردند، تا آموزش گناهان بیابند و در میان آنها که از طریق ایمان تقدیس شده‌اند، جایی داشته باشند."

۱۹ بنابراین، ای آگریپاس پادشاه، از رؤیای آسمانی ناطاعتی نکردم. ۲۰ بلکه نخست به ساکنان دمشق، سپس در اورشلیم و در تمامی منطقه یهودیه، و نیز به غیریهودیان اعلان کردم که باید توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمالی شایسته توبه به جا آورند. ۲۱ به همین سبب یهودیان مرا در معبد گرفتار کردند و کوشیدند مرا بکشند. ۲۲ تا به امروز، از کمک خدا برخوردار بوده‌ام و اینجا ایستاده‌ام تا به کوچک و بزرگ، شهادت دهم و چیزی نمی گویم جز آنچه پیامبران و موسی گفتند که می بایست واقع شود: ۲۳ که مسیح باید رنج ببیند و اینکه نخستین باشد که از میان مردگان برمی خیزد، تا روشنائی را به قوم ما و دیگر قومها اعلان کند.»

۲۴ و چون او با این سخنان از خود دفاع می کرد، فستوس به صدای بلند گفت: «پولس، عقل خود

بادپناه جزیره‌ای کوچک به نام گودا پیش رفتیم و به سختی توانستیم قایق کشتی را در جای خود محکم نگاهش داریم.<sup>۱۷</sup> پس ایشان به کمک طنابها، اطراف کشتی را بستند. و از ترس به گل نشستن در سبرتیس لنگر کشتی را پایین فرستادند و در مسیر باد رانده شدند.<sup>۱۸</sup> از آنجا که به شدت در تلاطم توفان گرفتار شدیم، ایشان روز بعد محموله کشتی را به دریا انداختند.<sup>۱۹</sup> و در روز سوم، با دست خود لوازم کشتی را به دریا انداختند.<sup>۲۰</sup> و چون روزهای بسیار نه آفتاب دیدیم و نه ستارگان و توفانی شدید نیز بر ما حاکم بود، همه ما امید نجات را از دست دادیم.

<sup>۲۱</sup> و چون مدتها بدون غذا بودند، پولس در میان ایشان ایستاد و گفت: «ای مردان، شما می‌بایست حرف مرا گوش می‌کردید و از کریت سفر نمی‌کردید و این آسیب و زیان را نمی‌دیدید.<sup>۲۲</sup> با این حال نیز به شما اصرار می‌کنم که دل قوی دارید، زیرا آسیبی به جان هیچ یک از شما نخواهد رسید؛ فقط به کشتی.<sup>۲۳</sup> زیرا دیشب فرشته‌خداپی که از آن او هستم و او را می‌پرستم، در کنارم ایستاد<sup>۲۴</sup> و گفت: "ای پولس، نترس، تو باید در حضور قیصر حاضر شوی، و اینک، خدا همه همسفرانت را به تو بخشیده است."<sup>۲۵</sup> پس ای مردان، دل قوی دارید، زیرا به خدا ایمان دارم که همان‌طور که به من گفته است، خواهد شد.

<sup>۲۶</sup> اما باید در جزیره‌ای به گل بنشینم.»<sup>۲۷</sup> و چون شب چهاردهم رسید، ما هنوز در دریای آدریاتیک از این سو به آن سو رانده می‌شدیم که نزدیک نیمه‌شب، ملاحان گمان بردند به خشکی نزدیک می‌شوند.<sup>۲۸</sup> پس عمق آب را اندازه گرفتند و دریافتند که بیست قامت است.

در لیکه رسیدیم.<sup>۶</sup> در آنجا افسر رومی یک کشتی از اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را سوار آن کرد.<sup>۷</sup> چند روزی در دریا به آهستگی پیش رفتیم و به سختی به کنیدوس رسیدیم. و از آنجا که باد نمی‌گذاشت که پیشتر برویم، در کناره بادپناه کریت، تا به مقابل سالمونی راندم.<sup>۸</sup> به سختی از کنار ساحل گذشتیم و به جایی به نام 'بنادر نیک' رسیدیم که در نزدیکی شهر لاسائیه بود.

<sup>۹</sup> چون زمان زیادی گذشته بود و سفر دریایی حال در این وقت خطرناک می‌بود زیرا حتی ایام روزه نیز سپری شده بود، پولس ایشان را نصیحت کرده،<sup>۱۰</sup> گفت: «آقایان، می‌دانم که این سفر پرخطر و پرضرر خواهد بود و نه فقط برای بار و کشتی، بلکه برای جانهای ما نیز.»<sup>۱۱</sup> اما افسر رومی به ناخدا و صاحب کشتی بیشتر توجه کرد تا به آنچه که پولس می‌گفت.<sup>۱۲</sup> و چون آن بندر مناسب نبود که زمستان را در آنجا سپری کنند، اکثریت تصمیم گرفتند که به دریا بزنند و بخت یاری‌شان کند و به نحوی به فینیکس برسند که بندری در کریت و رو به جنوب غربی و نیز شمال غربی بود. و زمستان را در آنجا بگذرانند.

### توفان در دریا

<sup>۱۳</sup> و چون باد جنوبی به ملایمت وزیدن گرفت، گمان کردند که به هدف خود دست یافته‌اند؛ پس لنگر را برداشتند و در امتداد کریت نزدیک به ساحل به پیش رانندند.<sup>۱۴</sup> اما طولی نکشید که بادی شدید، معروف به باد شمال شرقی، از خشکی وزیدن گرفت.<sup>۱۵</sup> و چون کشتی گرفتار شد و نتوانست رو به باد پیش رود، خود را به باد سپردیم و با آن رانده شدیم.<sup>۱۶</sup> و در زیر

۹:۲۷ یا "کفاره"؛ سفر دریایی در این فصل از سال که مصادف با ایام روزه یا کفاره بود، خطرناک بود.

۱۴:۲۷ در برخی ترجمه‌ها، «اورکلیدون»

۱۶:۲۷ در برخی از نسخ، کلاودا

۱۷:۲۷ یا: «بادبان را پایین کشیدند».

۲۷:۲۷ در آن زمان دریای آدریاتیک، آبهای بین یونان و ایتالیا و آفریقا را نیز شامل می‌شد.

۲۸:۲۷ هر «قامت» معادل درازای هر دو دست است؛ حدود ۲ متر.

۴۲ سربازان در صدد کشتن زندانیان برآمدند مبادا کسی شناکنان بگیرد. ۴۳ اما افسر رومی که می‌خواست پولس را نجات دهد، آنها را از این قصد بازداشت و دستور داد نخست کسانی که می‌توانند شنا کنند، خود را به دریا بیاورند و به خشکی برسانند. ۴۴ و بقیه روی الوارها یا قطعات کشتی، خود را به خشکی رسانند. بدین‌گونه همه به سلامت به خشکی رسیدند.

### پولس در جزیره مالت

**۲۸** چون به سلامت رسیدیم، دریافتیم که آن جزیره مالت نام دارد. ۲ و مردمان بومی به ما کمال مهربانی را نشان دادند. و چون باران می‌بارید و هوا سرد بود، برای ما آتش افروختند و ما را پذیرا شدند. ۳ وقتی پولس مقداری هیزم گرد آورد و آنها را روی آتش گذاشت، به علت حرارت آتش، ماری بیرون آمد و به دستش چسبید. ۴ بومیان چون دیدند که مار از دست او آویزان است، به یکدیگر گفتند: «بی‌شک این مرد قاتل است که گرچه از دریا نجات یافت، عدالت نمی‌گذارد زنده بماند.» ۵ اما او مار را در آتش انداخت و هیچ آسیبی ندید. ۶ ایشان انتظار داشتند که او ورم کند یا اینکه ناگهان بیفتد و بمیرد. اما پس از انتظار بسیار، چون دیدند هیچ آسیبی به او نرسید، فکرشان عوض شد و گفتند او از خدایان است.

۷ حال در آن نزدیکی زمینهایی بود که به رئیس جزیره تعلق داشت. نام او پوبلیوس بود و ما را به منزل خود دعوت کرد و سه روز به گرمی از ما پذیرایی نمود. ۸ از قضا، پدر پوبلیوس مریض افتاده بود و تب و اسهال داشت. پولس نزد او رفت و دعا کرد و دستها بر او گذاشته، شفایش داد. ۹ و چون این امر واقع شد، سایر بیماران جزیره نیز آمدند و شفا گرفتند. ۱۰ آنها ما را احترام بسیار کردند، و چون آماده رفتن می‌شدیم، هرآنچه نیاز داشتیم، برایمان فراهم کردند.

کمی جلوتر رفته، بار دیگر عمق آب را اندازه گرفتند و دریافتند که پانزده قامت است. ۲۹ و از ترس آنکه به صخره‌ها برخورد کنیم، چهار لنگر از عقب کشتی انداختند، و دعا می‌کردند که روز شود. ۳۰ و چون ملاحان به قصد فرار از کشتی، قایق نجات را به جانب آب پایین فرستاده بودند به این بهانه که می‌خواهند لنگرها را از جلوی کشتی به دریا بکشند، ۳۱ پولس به افسر و سربازان گفت: «اگر این مردان در کشتی نمانند، نمی‌توانید نجات پیدا کنید.» ۳۲ پس سربازان طنابهای قایق نجات را بریدند و گذاشتند که بیفتد.

۳۳ چون روز می‌شد، پولس همه را اصرار کرد که چیزی بخورند. و گفت: «امروز چهاردهمین روز است که انتظار کشیده‌اید و پی‌غذا مانده، چیزی نخورده‌اید. ۳۴ از این رو اصرار می‌کنم کمی غذا بخورید، که به شما قوت خواهد داد، زیرا موی از سر هیچ یک از شما کم نخواهد شد.» ۳۵ و چون این را گفت، نان را گرفت و در مقابل همه خدا را شکر کرده، نان را پاره نمود و مشغول خوردن شد. ۳۶ پس همه دلگرم شدند و غذا خوردند. ۳۷ و ما در کشتی، جمعا دویست و هفتاد و شش نفر بودیم. ۳۸ و چون به حد کافی خوردند، گندم را به دریا ریختند تا کشتی را سبک کنند.

### درهم شکستن کشتی

۳۹ حال وقتی که روز شد، خشکی را نشناختند، اما متوجه خلیجی شدند که ساحلی شنی داشت. پس بر آن شدند که در صورت امکان کشتی را در آنجا به گِل بنشانند. ۴۰ پس طناب لنگرها را بریدند و آنها را در دریا رها کردند و طنابهای سکان را نیز باز کردند. سپس، بادبان کشتی را در مسیر باد بالا کشیده، به سوی ساحل پیش رفتند. ۴۱ اما کشتی به یکی از صخره‌های زیر آب برخورد، به گِل نشست. و جلوی کشتی گیر کرد و بی‌حرکت ماند، و عقب کشتی در اثر ضربات امواج درهم شکست.

## رسیدن پولس به روم

بشنویم، زیرا می‌دانیم که در هر جا بر ضدّ این فرقه سخن می‌گویند.»

<sup>۲۳</sup> وقتی روزی را برایش تعیین کردند، بسیاری نزد او به محل اقامتش آمدند. و او از صبح تا شب، به تفصیل درباره پادشاهی خدا با آنان سخن گفت و کوشید از تورات موسی و کتب پیامبران، آنها را درباره عیسی مجاب کند. <sup>۲۴</sup> بعضی سخنان او را پذیرفتند، اما دیگران ایمان نیاوردند. <sup>۲۵</sup> و با یکدیگر جرّ و بحث می‌کردند که با این سخن پولس از آنجا رفتند: «روح‌القدس به واسطه اِشعیای نبی به پدران شما نیکو گفت:

<sup>۲۶</sup> "نزد این قوم برو و بگو،

'به راستی خواهید شنید،

اما هرگز نخواهید فهمید؛

به راستی خواهید دید،

اما هرگز درک نخواهید کرد.'"

<sup>۲۷</sup> زیرا دل این قوم سخت شده،

گوشه‌ایشان سنگین گشته،

و چشمان خود را بسته‌اند،

مبادا با چشمانشان ببینند،

و با گوشه‌ایشان بشنوند،

و در دل‌های خود بفهمند

و بازگشت کنند

تا من ایشان را شفا بخشم."

<sup>۲۸</sup> پس بر شما معلوم باد که این نجات خدا نزد غیریهودیان فرستاده شده است و آنها گوش خواهند داد.» <sup>۲۹</sup> پس از آنکه این را گفت، یهودیان رفتند، و با یکدیگر جرّ و بحث بسیار می‌کردند.

<sup>۳۰</sup> پولس دو سال تمام در خانه اجاره‌ای خود اقامت داشت و همه کسانی را که نزدش می‌آمدند، می‌پذیرفت. <sup>۳۱</sup> او پادشاهی خدا را اعلان می‌کرد و با تمامی جرئت و بی‌ممانعت درباره عیسی مسیح خداوند تعلیم می‌داد.

<sup>۱۱</sup> پس از سه ماه، با کشتی‌ای که زمستان را در جزیره مانده بود، راهی دریا شدیم. آن کشتی از اسکندریه بود و علامت جوزا داشت. <sup>۱۲</sup> و به سیراکوز رسیده، در آنجا سه روز توقف کردیم. <sup>۱۳</sup> سپس از آنجا دور زدیم و به ریگیون رسیدیم. و بعد از یک روز باد جنوبی برخاست، و روز دوم به پوتیولی رسیدیم. <sup>۱۴</sup> آنجا برادرانی را یافتیم که از ما دعوت کردند هفت روز با ایشان بمانیم. و سرانجام به روم رسیدیم. <sup>۱۵</sup> و برادران آنجا وقتی درباره ما شنیدند، تا بازار آپوس و 'سه میخانه' آمدند تا از ما استقبال کنند. پولس با دیدن ایشان خدا را شکر کرد و قوت قلب یافت. <sup>۱۶</sup> و چون به روم رسیدیم، به پولس اجازه داده شد با یک سریاز محافظ در منزل خود بماند.

## پولس در روم

<sup>۱۷</sup> بعد از سه روز، او بزرگان محلی یهود را خواند و چون گرد آمدند، بدیشان گفت: «ای برادران، گرچه من کاری بر ضدّ قوم خود یا رسوم پدرانمان نکرده بودم، با این وجود مرا چون یک زندانی از اورشلیم به دستهای رومیان تحویل دادند. <sup>۱۸</sup> بعد از آنکه از من بازخواست کرده بودند، بر آن شدند که آزادم کنند، زیرا در من جرمی که سزاوار مرگ باشد، نیافتند. <sup>۱۹</sup> اما چون یهودیان اعتراض کردند، ناچار شدم از قیصر دادخواهی کنم، گرچه از قوم خود شکایت نداشتم. <sup>۲۰</sup> پس به همین سبب خواسته‌ام شما را ببینم و با شما صحبت کنم، زیرا به خاطر امید اسرائیل است که به این زنجیر بسته شده‌ام.»

<sup>۲۱</sup> آنها به وی گفتند: «ما هیچ نامه‌ای از یهودیه درباره تو دریافت نکرده‌ایم، و هیچ‌یک از برادرانی که از آنجا آمده‌اند، خبری یا سخنی بد درباره تو نگفته‌اند. <sup>۲۲</sup> ولی ما یلیم از تو در مورد نظرات

۱۱:۲۸ "جوزا" یا "دو پیکر"، نام برج سوم از دوازده برج فلکی است. این برج، علامت خدایان دوقلوی یونان به نام‌های "کاستر" و "پولوگس" بود که ملوانان آنها را خوش‌یمن می‌دانستند و می‌پرستیدند.